

# پیام فدایی

# ۴۰

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

دوره جدید سال هفتم

اردیبهشت ۸۱

## فلسطین: سرکوب و مقاومت

• این تهاجمات به وضوح ثابت می کنند که دولت اسرائیل نه خواهان صلح است و نه قصد باز پس دادن اراضی اشغالی را دارد. واقعیت این است که این دولت اشغالگر که بی شرمانه از سوی امریکا حمایت می شود و امریکا سالانه میلیاردها دلار صرف تجهیز و سازماندهی نیروهای مسلح اش می نماید موجودیت اش با نقض حقوق حقه مردم فلسطین عجین شده است و نشان داده است که بقای خود را تنها در سرکوب خواست فلسطینیان جستجو می کند.

• ما نبرد خلق فلسطین را نبرد همه خلقهای خاورمیانه تلقی نموده و معتقدیم که هر گام پیشرفت در انقلاب فلسطین، یک گام انقلاب ما را به پیروزی نزدیک تر می سازد. در حقیقت وابستگی اسرائیل به امپریالیسم امریکا و تبدیل فلسطین به حمام خونی جهت حفظ سلطه امپریالیسم در منطقه، نابودی سلطه امپریالیسم در فلسطین را پیش شرط رهایی مردم فلسطین قرار داده است. صفحه ۲

## گزارشی از

### وضعیت کار و زیست کارگران در ایران

• آمار خود حکومت نشان می دهد که مثلا در استان مازندران ۴ هزار کارگر بین ۳ تا ۲۴ ماه، حقوقی دریافت نکرده اند. کارگران "جامکو" ۱۲ ماه و نیم، کارگران نساجی چوخای ساری ۸ ماه و کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی کاشان ۴ ماه، حقوقی دریافت نکردند. امری که باعث شد تا کمر خانواده های هرچه فزونتر در زیر بار فقر و گرانی و تورم خم شود و عواقب جانبی دستمزدهای به شدت ناعادلانه و عدم پرداخت همین دستمزدها، شیرازه زندگی هزاران تن از کارگران زحمتکش را در سال گذشته هرچه بیشتر از هم بگسلد.

• وخامت اوضاع زیست کارگران به حدی است که حتی مهره های خود حکومت در هراس از تداوم آن به یکدیگر هشدار می دهند. و از زبان مقامات خانه کارگر نظیر صادقی بیم ناکانه می گویند: سال آینده به دلیل فقیرتر شدن کارگران، سال پرتنش خواهد بود و عکس العمل جامعه کارگری در این باره قابل پیش بینی نیست. صفحه ۴

## جوهیل، بانگ سازماندهی طبقه کارگر، فریادی که در گلو خفه شد!

• ... من چیزی ندارم که در مورد خودم بگویم. جز اینکه همیشه تلاش کرده ام تا وضع زندگی روی این کره خاکی را اندکی بهتر سازم. و من می توانم با این رضایت خاطر به سوی نقطه بزرگ مجهول بروم که می دانم هرگز کار ناشایستی در برابر مرد، زن و یا یک کودک مرتکب نشده ام. در راه همبستگی بین المللی برای همیشه از آن شما خواهم بود.

صفحه ۸

## در این شماره می خوانید:

- گزارشی از بی عدالتی سیستم قضایی در امریکا (۲) ۱۳
- پیام فدایی و خوانندگان ۱۵
- گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۶) ۱۶
- به یاد شهدای کارگر چریکهای فدایی خلق ایران ۲۱
- ستون آزاد: نگاهی به مساله وحدت چپ ۲۲

## گزارش مراسم اول ماه مه در لندن

صفحه ۱۲



## پیامها و اعلامیه های

## چریکهای فدایی خلق ایران

صفحه ۲۰

# فلسطین: سرکوب و مقاومت

یورش ددمنشانه دولت اسرائیل به مردم ستمدیده فلسطین و کشتار توده های بپاخاسته فلسطینی که خواستی جز دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش ندارند و همچنین حمایت کماکان قاطع دولت امریکا از این دولت، خشم و انزجار جهانیان را بیش از گذشته باعث گردیده است.

پیش از این، تبلیغات فریبکارانه صهیونیستی - چه از طرف خود دولت اسرائیل و چه از طرف پشتیبانان امپریالیستش در غرب - کوشیده بودند علیرغم همه جنایاتی که دولت اسرائیل در حق مردم فلسطین مرتکب شده، چهره این دوست را بزرگ نمایند. اما شدت حملات اخیر و قساوت و وحشیگری که ارتش اسرائیل در این حملات از خود نشان داده باعث شد آن کوششهای تبلیغاتی رنگ ببازند. وحشیگری و قساوت ارتش اسرائیل در این یورشها به خصوص آنچه سربازان اسرائیلی در شهر جنین از خود بروز دادند آنچنان باور نکردنی و غیرقابل انکار بود که حتی برخی نهادهای بین المللی را به اعتراض واداشت و آنها از این بیرحمی به عنوان جنایت جنگی نام برده و خواهان تحقیق و بررسی مساله، در این چهارچوب شدند. این جنایات که یک بار دیگر پرده از چهره سرکوبگر دولت اسرائیل برداشت، در عین حال با وضوح تمام نشان داد که آنچه این رژیم را به تداوم سیاستهای تجاوزگرانه و وحشیانه اش تشویق می کند، حمایت سیاسی-نظامی بزرگترین قدرت نظامی جهان، امریکا از او می باشد؛ تا آنجا که می توان گفت اگر حمایت امریکا نبود، اسرائیل نه امکان تداوم بیش از پنجاه سال تجاوزگری را داشت و نه قدرت ذهن کجی به افکار عمومی

جهانیان که همواره و به شکل های گوناگون خواهان خروج اسرائیل از سرزمین های اشغالی فلسطینیان بوده اند. حمایت آشکار بوش (۱) رئیس جمهور امریکا از اسرائیل و آریل شارون نخست وزیر تروریست و جنایتکارش، آنها درستی در طی تهاجمات و سرکوبگری های اخیر، این حقیقت را بار دیگر به اثبات می رساند که وابستگی به امپریالیسم و ترور و سرکوب اجزاء جدایی ناپذیر موجودیت اسرائیل بوده اند.

اتفاقا دولت اسرائیل تهاجمات اخیرش را به مردم فلسطین تحت همان لفافه ای پیش می برد که اربابان امپریالیست اش در افغانستان و جاهای دیگر مطرح می کنند، لفافه همان مبارزه با تروریسم بود که دولت امریکا خود به بهانه آن، بمب های آتش زا بر سر مردم افغانستان ریخت و روستاهای بی دفاع را به آتش کشید. در فلسطین نیز به بهانه مبارزه با تروریسم، شارون نخست وزیر اسرائیل که به عنوان جلاد کشتار وحشیانه فلسطینیان در "صبرا و شتیلا" در لبنان شناخته می شود و حتی در خود اسرائیل به دلیل نقش جنایتکارانه اش در قتل عام مردم فلسطین مجبور شده بود از وزارت دفاع این کشور استعفا دهد، چنان فجایعی آفرید که جنایات "صبرا و شتیلا" در مقابل آن کمرنگ به نظر می رسد. ارتش اسرائیل تحت رهبری شارون، در فاصله کوتاهی هزاران فلسطینی را به وحشیانه ترین

۱. بوش در جریان دیدار اخیرش با ولیعهد عربستان سعودی به خبرنگاران گفت: "ما رابطه ای بی همتا با اسرائیل داریم و جهان می تواند مطمئن باشد که ما از اسرائیل حمایت می کنیم و اجازه نخواهیم داد که اسرائیل از بین برود. این بخشی از سیاست ما بوده و خواهد بود.

شکلی دستگیر و روانه شکنجه گاههای خود نمودند.

در جریان یورش اخیر اسرائیل به مردم فلسطین در فاصله ای کوتاه، مناطقی که در اختیار دولت خودگردان فلسطین گذاشته شده بود دوباره باز پس گرفته شد و دهها شهر و روستا اشغال و با خاک یکسان گردید. این تهاجمات به وضوح ثابت می کنند که دولت اسرائیل نه خواهان صلح است و نه قصد باز پس دادن اراضی اشغالی را دارد. واقعیت این است که این دولت اشغالگر که بی شرمانه از سوی امریکا حمایت می شود و امریکا سالانه میلیاردها دلار صرف تجهیز و سازماندهی نیروهای مسلح اش می نماید موجودیت اش با نقض حقوق حقه مردم فلسطین عجین شده است و نشان داده است که بقای خود را تنها در سرکوب خواست فلسطینیان جستجو می کند. اما مردم فلسطین جهت رسیدن به حق تعیین سرنوشت خویش و ایجاد کشور و دولت مستقل و دموکراتیک فلسطین مبارزه می کنند. از همان سال ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل برپا شد و از زمان اولین جنگ اعراب و اسرائیل، مردم مبارز فلسطین در جهت تحقق این خواست مبارزه می کنند و نشان داده اند که تا رسیدن به حقوق خویش از پای نخواهند نشست.

تداوم مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین و مقاومت عظیمی که این خلق در مقابل سرکوب های وحشیانه صهیونیسم از خود نشان داده یکی از درخشان ترین صفحات مبارزه و مقاومت آزادی خواهانه را در تاریخ معاصر تشکیل می دهد. مردم مبارز فلسطین در این سالهای طولانی و در جریان این مقاومت خونین نشان داده اند که سرکوب گر چه می تواند تحقق

خواستهایشان را به تاخیر اندازد، اما خللی در عزم استوارشان برای آزادی و رهایی ایجاد نمی‌کند. این مقاومت شکوهمند و تاریخی، نه تنها منطقه بلکه جهان را نیز تحت تاثیر خود قرار داده و حمایت و پشتیبانی بخشهای بزرگی از جهان را برای مردم فلسطین باعث گشته است. به این اعتبار نیز انقلاب فلسطین نقش برجسته ای در انقلاب ضدامپریالیستی مردم منطقه ایفا نموده و همواره منبع الهام انقلابیون بوده و همچون خاری در چشم دشمنان آزادی فرو رفته است. تاثیر انقلاب فلسطین را در منطقه نه تنها در پیوستن هزاران انقلابی به صفوف انقلاب فلسطین بلکه در پشتیبانی مردم منطقه از این انقلاب و تاثیر پذیری آنها از این مقاومت به عینه می‌توان دید.

یکی از جلوه های تاثیر انقلاب فلسطین در مبارزات مردم ایران اشاعه شعار ایران شده فلسطین، مردم چرا نشستید در صفوف مبارزات مردم ایران می‌باشد. این شعار که در جریان خیزش های سالهای اخیر مردم ایران، به یکی از شعارهای رایج تبدیل گشته و بارهای بار از سوی توده های ستمدیده فریاد زده شده

است خود به روشنی گواهی است بر این واقعیت که از نظر مردم ما، فلسطین جایی است که خواستهای برحق و بدیهی مردم شدیداً سرکوب گشته، اما علیرغم این همه ظلم و ستمی که بر آنها روا شده مردم باز هم از مبارزه دست برنداشته و به هر شکل و وسیله ممکن بر علیه قدرت مداران پیاخته اند. شعاری که توده های ما در رابطه با فلسطین در مبارزات خود بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی سر می دهند به طور قاطع بیانگر آن است که مقاومت مردم فلسطین به سرمشقی برای مردم منطقه تبدیل گشته و منبع الهام توده های ستمدیده گردیده است.

از آنجا که امپریالیسم و صهیونیسم دشمنان تمامی خلقهای منطقه می باشند و از آنجا که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی خود یکی از صحنه گردانهای سلطه امپریالیستی در منطقه و فلسطین می باشد، انقلاب فلسطین و انقلاب خلقهای دیگر منطقه پیوندهای ناگسستنی ای با انقلاب ایران یافته اند. به همین دلیل هم ما نبرد خلق فلسطین را

نبرد همه خلقهای خاورمیانه تلقی نموده و معتقدیم که هر گام پیشرفت در انقلاب فلسطین یک گام انقلاب ما را به پیروزی نزدیک تر می سازد. در حقیقت وابستگی اسرائیل به امپریالیسم امریکا و تبدیل فلسطین به حمام خونی جهت حفظ سلطه امپریالیسم در منطقه، نابودی سلطه امپریالیسم در فلسطین را پیش شرط رهایی مردم فلسطین قرار داده است. امری که در جهت تامین منافع دیگر خلقهای منطقه می باشد. این واقعیات باعث گشته تا انقلابیون ایران با تمام وجود خواهان پیروزی انقلاب فلسطین باشند و به همین دلیل هم باید تاکید کنیم که پیروزی انقلاب فلسطین در گرو نابودی سلطه امپریالیسم می باشد و حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین تنها در شرایطی امکان بروز واقعی می یابد که در بستر انقلاب مردم فلسطین، سلطه امپریالیستی و صهیونیستی نابود گشته باشد. این آن اصلی است که باید راهنمای حرکت انقلاب فلسطین و تعیین کننده جهت حرکت انقلابیون این منطقه گردد.

(عاب پزاکنی سرکوبگران متجاوز اسرائیلی در سرزمین های فلسطین)



# گزارشی از وضعیت کار و زیست کارگران در ایران

تومان هم بابت پنیر، گوشت که پیشکش! به این ترتیب دستمزد تعیین شده برای تامین معاش کارگران توسط سرمایه داران و دولت حامی آنها در حکومت اسلامی و سرزمین خدا با در نظر گرفتن سایر مخارج، حتی کفاف نان و پنیر را هم برای تامین قوت لایموت خانواده های کارگری نمی کند.

## حقوق و دستمزدهای معوقه

با تمامی این اوصاف، اوضاع فوق هنوز هم تمامی ستمی که نظام سرمایه داری حاکم بر کارگران ایران روا می دارد را بیان نمی کند. خیلی ساده! کارفرمایان حتی همین چندرغاز دستمزد مصوبه خودشان را در بسیاری موارد تا ماه یا ماهها به کارگران زحمتکش پرداخت نمی کنند. به این ترتیب عدم پرداخت به موقع دستمزدهای ناچیز، یکی دیگر از ابزارهایی است که به وسیله آن زندگی لرزان خانواده های کارگری هرچه بیشتر در منگنه فنا و نابودی تدریجی قرار می گیرد. این حقیقت که در اکثریت مطلق اعتراضات کارگری اتفاق افتاده در طول یک سال گذشته، خواست پرداخت حقوقهای معوقه در راس مطالبات کارگران معترض قرار داشته، گوشه ای از شدت فشاری که سرمایه داران زالوصفت با عدم پرداخت به موقع حقوقها به کارگران وارد می کنند را نمایش می دهد.

آمار خود حکومت نشان می دهد که مثلا در استان مازندران ۴ هزار کارگر بین ۳ تا ۲۴ ماه، حقوقی دریافت نکرده اند. کارگران جامکو ۱۲ ماه و نیم، کارگران نساجی چوخای ساری ۸ ماه و کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی کاشان ۴ ماه، حقوقی دریافت نکردند. امری که باعث شد تا کمر خانواده های کارگری در سال گذشته هرچه فروتنتر در زیر بار فقر و گرانی و تورم خم شود و عواقب جانی دستمزدهای به شدت ناعادلانه و عدم پرداخت همین دستمزدها شیرازه زندگی هزاران تن از کارگران زحمتکش و محروم را در سال گذشته هرچه بیشتر از هم بگسلد.

بهداشت و سایر مزایای اجتماعی تا به درجه امروز سقوط نکرده است. برای اینکه سخنی به گزاف نگفته باشیم می توان با مروری مختصر به برخی از جنبه های زندگی واقعی کارگران در زمینه های حداقل دستمزد، حقوق معوقه، بیکاری، اخراجها، تصویر هرچند کوچکی از اوضاع وخامت بار حیات و معاش طبقه کارگر در ایران را به دست داد.

در زمینه تعیین حداقل دستمزدها، امسال رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با بی عدالتی تمام حداقل دستمزد کارگران را ۶۹۰۴۸ تومان و ۶ ریال در ماه تعیین نمود و با این کار چشم انداز زندگی سیاه تری در زیر خط فقر و بقاء را برای هزاران خانواده کارگری، در سال ۱۳۸۱ ترسیم نمود. تعیین کمتر از ۷۰ هزار تومان به عنوان پایه دستمزد، در شرایطی است که مطابق آمار خود جمهوری اسلامی، با توجه به بحران اقتصادی موجود و نرخ تورم، برای آنکه یک خانواده ۵ نفره قادر شوند تا سطح زندگی خود را در حد تنها خط فقر و برای تنازع بقاء حفظ کنند باید ماهانه حداقل ۱۸۰ هزار تومان درآمد داشته باشند. بله! حداقل دستمزد کارگران در سال جاری معادل تقریبا یک سوم خط فقر است. امری که معنای آن فرو رفتن هرچه بیشتر زندگی هزاران کارگر و خانواده هایشان در باتلاق فقر و نابودی تدریجی است. بیائید برای روشن تر شدن

میزان قساوت سرمایه داران در حق کارگران، مساله دستمزدها را از زاویه دیگری نیز بررسی کنیم. مطابق آمار خود حکومت، در سال ۱۳۵۸، با وجود نرخ پایه دلار ۷ تومانی، حداقل دستمزد کارگران ۵۶ تومان یعنی معادل ۸ دلار در روز بود. اکنون حتی برای حفظ قدرت خرید کارگران در سطح سال ۵۸ یعنی ۲۳ سال پیش، حداقل حقوق کارگران با نرخ دلار ۷۷۰ تومانی، باید بیش از ۶ هزار تومان در روز باشد. به قول یکی از کارگران که صحبتهايش در نشریه کار و کارگر رژیم چاپ شده: 'نان به نرخ کیلویی ۶۰۰ تومان در سه وعده می شود معادل ۹۰۰ تومان و ۶۰۰

سلام! خسته نباشید. من دختر یک کارگر هستم. شما خواسته بودید که از وضعیت خودمان برایتان بنویسم. من هم می خواهم کمی در این باره برایتان بگویم. من خجالت می کشم که نمی توانم برای پدر زحمتکشم کاری کنم. او بیماری دیابت دارد و هرچند وقت یکبار باید برود آزمایش بدهد. اما چون پولی ندارد، با کلی خجالت از عمویم پول می گیریم تا به دکتر و آزمایشگاه برود. من از خدا فقط سلامتی او را می خواهم. اما دکترها گفته اند که بیماری او به خاطر اعصابش است. چرا که او خیلی نگران ما و زندگی ماست. من در زندگی خیلی چیزها می خواهم. اما به خاطر برادرها و پدر و مادرم هیچ چیزی نمی گویم. من دوست دارم وقتی عید می شود، حداقل یک دست لباس نو بتوانیم بخریم. دوست دارم وقتی زمان مدرسه ها می رسد، دیگر نگران کیف و کفش نباشم. آرزویم این است وقت رفتن به مدرسه، آب از سوراخ کفشم وارد نشود و پایم را خیس نکند. دوست دارم وقتی ۲۰۰۰ تومان برای کمک به مدرسه می خواهند، بتوانم به پدرم بگویم. آخر او چه کند؟ ما پنج بچه هستیم و اگر او بخواهد برای هر کدامان به مدرسه بیاید و از وضعمان بگوید، خجالت می کشد. راستی بگویم که من اصلا دوست ندارم لباس کهنه دیگران را بپوشم ...

آنچه شنیدید گوشه ای از یک قصه و داستان تخیلی غمگین نیست. عین واقعیت است. این جملات دردناک، گوشه کوچک و تنها گوشه کوچکی از اوضاع زیست و معاش حال میلیونها تن از کارگران زحمتکش و خانواده هایشان و مصائب و آلامهای آنان، زیر حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی در قرن بیست و یکم است، که از زبان یک دخترک زحمتکش در آستانه نوروز در یکی از جراید حکومتی انعکاس یافته است.

به جرات میتوان گفت که در تاریخ معاصر و بویژه در چند دهه اخیر، زندگی مشقت بار خانواده های کارگری در ایران از زاویه شرایط کار، مسکن،

یکی از کارگران جامکو که ۱۲ ماه است حقوقی دریافت نکرده می گوید: ماههاست بدون شام، شب را به سحر رسانده ایم. در اثر ستم وارده به کارگران جامکو، متاسفانه تعدادی از پرسنل زحمتکش، به مرضهای لاعلاج مبتلا شده اند و چند نفری هم جان خود را از دست داده اند. در این هوای سرد، بچه های پرسنل جامکو در بدترین وضع زندگی می کنند. بی پولی از یک طرف و سرما از طرف دیگر، آخر ماهم انسانیم... و ما هم مال این مرز و بوم و آب و خاک میهنیم. تا به کی به ما ستم شود؟ هرچا که می رویم جواب نمی گیریم.

همین واقعیت را یکی از کارگرانی که در تجمع اعتراضی کارگران جهان چیت و کفش شادانپور در جلوی مجلس شرکت کرده بود به این شکل توضیح می دهد: وقتی خواهان حقوق خود می شویم، آنها ما را ضدانقلاب خطاب می کنند، در حالی که فرزندان من گرسنه اند و چند ماه است که کرایه خانه من عقب افتاده کارگر کارخانه بارش اصفهان نیز با کلماتی بسیار صریح و روشن عواقب عدم پرداخت دستمزدها را در یک جمله ساده توضیح می دهد: کارگران، زندگی شان از هم پاشیده است.

### بیکاری - اخراج و عدم امنیت شغلی

در سالی که گذشت، معضلات کمر شکن اقتصادی ای که طبقه کارگر ایران با آن روبرو بوده تنها به دستمزدهای ناعادلانه و یا عدم پرداخت آنها ختم نگردیده است. در طول چند سال اخیر هیچگاه زندگی کارگران به شدت امروز، در زیر آوار هیولای هولناک بیکاری، اخراج و عدم امنیت شغلی له نشده است. مطابق آمار سر و دم بریده خود حکومت، در سال گذشته اشتغال در سطح نزدیک به ۱۲۰۰ واحد صنعتی به صفر رسیده است. و یا صد در صد کارخانه ها زیر ظرفیت کار می کنند. در این اوضاع واحوال می توان به خوبی درک کرد که چگونه بورژوازی وابسته، شرایطی را برای کارگران محروم بوجود آورده که کوچکترین امنیت شغلی در آن برای کارگران موجود نیست و هر کارگری در هر کجا و هر لحظه ممکن است از طرف کارفرمایان بیکار شده و بدون تقبل هیچ مسئولیتی به خیل ارتش

ذخیره بیکاران بپیوندد. مطابق آمار روزنامه رسالت تنها در استان خراسان در سال ۱۳۸۰، ۱۸ هزار کارگر بیکار شدند. صد البته که عریض و طویل شدن صفوف ارتش ذخیره بیکاران به نوبه خود دست سرمایه داران زالوصفت و دولت مدافع منافع طبقاتی آنان را برای تسهیل و تشدید استثمار کارگران هرچه بیشتر باز می گذارد.

این واقعیت را می توان برای نمونه از زبان یک کارگر مازندرانی شنید که می گوید: کار نیست! چه کار کنم؟ در ازای یک روز کار ۲۵۰۰ تومان دستمزد می گیرم که یک سوم آن صرف ایاب و ذهاب و غذای روزانه می شود. اگر هر روز نتوانیم کار کنیم با مشکل مواجه می شویم. اکثر کارگران بدهی دارند. من در جاده هراز، ماسه و سنگ بار می زنم. اما هر بار که به دیر پرداخت کردن و پائین بودن دستمزد به پیمانکار معترض می شوم با این تهدید که فردا نمی خواهد سر کار بیایی، کارگر فراوان است مواجه می شوم.

آنچه که در فوق شرحش رفت تنها نمونه های بسیار کوچک، و مشتکی از خروار هستند که گوشه ای از اوضاع رقت بار زیست و معاش کارگران در جمهوری اسلامی را نشان می دهند. اما به راستی چرا اوضاع صدها هزار تن از کارگران زحمتکش و شریف و خانواده هایشان بدینگونه است؟ چرا در حالیکه هر روزه زندگی هزاران خانواده کارگری در باتلاق فقر و بدبختی و فنا فرو می رود در همان حال مشتکی سرمایه دار زالوصفت و سودجو به بهای مکیدن شیره جان کارگران قادر به ساختن کوهی از ثروت می گردند؟ چرا در حالی که کارگران در اصفهان فریاد می زنند ما گرسنه ایم! در همان حال نسل قلیل آقازاده های انگل صفت و رانت خوار در برجهای چندپه طبقه ای شان زندگی می کنند، عروسی های میلیاردی راه می اندازند در ثروت و ناز و نعمت غلت میزنند؟

بله! علت اصلی چنین وضعی، وجود یک جامعه به شدت طبقاتی و مناسبات وحشیانه ای است که سلطه امپریالیسم و سرمایه های امپریالیستی در ایران بوجود آورده است. در جامعه تحت سلطه ما، جایی که حاکمیت سرمایه های خانه خراب کن امپریالیستی و حکومت کارتلتها و انحصارات

بین المللی برقرار است. شکاف بین فقیر و ثروتمند هر روز بیش از پیش عمیق تر گشته است. در بستر حاکمیت سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، از یک طرف سرمایه داران خارجی با کارتلتها و انحصارات بین المللی خود و از طرف دیگر طبقه انگل صفت بورژوازی وابسته به امپریالیسم با کشیدن شیره جان میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان ما و به قیمت فقر و فاقه و مصائب بسیار برای آنها به ثروت های نجومی دست یافته اند. ما در مورد سرمایه داران وابسته ایران شاهدیم که آنها چگونه با غارت و چپاول ثروتهای جامعه که از قبل کار و زحمت کارگران حاصل گشته و با سرکوب بی رحمانه کارگران توانسته اند چنان امکانات رفاهی را برای خود مهیا کنند که در تاریخ معاصر ما بی سابقه بوده است. حفظ این موقعیت سلطه جویانه اقتصادی تنها با سرکوب بی رحمانه هرگونه اعتراض و مبارزه برعلیه وضع موجود امکان پذیر می گردد. بدون اتکاء به یک قدرت دولتی سرکوبگر، بدون اتکاء به سایه رژیم سرنیزه و زور و خفقان، حفظ و تداوم چنین شرایط ظالمانه و نکبت باری غیرممکن بوده و می باشد. اینجاست که رژیم مزدور جمهوری اسلامی با اعمال یک دیکتاتوری مطلق العنان به عنوان حافظ تام و تمام منافع امپریالیسم و بورژوازی وابسته از هیچ جنایتی در حق توده های رنجدیده ایران و بخصوص کارگران و زحمتکشان خودداری نکرده و در صیانت از نظام غیر عادلانه کنونی، نظامی که متضمن فقر فزاینده اکثریت عظیم آحاد جامعه و ثروت اندوزی اقلیتی انگشت شمار از استثمارگران می باشد همه تلاش خود را به کار بسته است. در طول ۲۳ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، این رژیم در جهت گسترش سلطه غارتگرانه و تشدید هجوم سرمایه های امپریالیستی در ایران، نقشی به مراتب کثیف تر از رژیم شاه که علنا خود را سرسپرده غرب معرفی می کرد ایفا کرده است. این روند در سالهای اخیر و بویژه در دوره زمامداری خاتمی فریبکار هرچه بیشتر تشدید شده است.

اگر به برنامه های اقتصادی جمهوری اسلامی در دوره پس از جنگ یعنی در زمان حاکمیت رفسنجانی و خاتمی نگاه کنیم می بینیم که سیاستهای اقتصادی رژیم همچون زمان قبل از

وضع رقت بار خلاصمان کنید! ، تا کی می شود بیکار بود و نان شب نداشت؟

بله! رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و دولت خاتمی در حراست از منافع استثمارگران و غارتگران بین المللی چنان شرایط دهشتناکی را بر طبقه کارگر ایران تحمیل کرده اند که حتی تصویر دقیق آن بر روی کاغذ ممکن نیست. لول خوردن در فقر و تباهی ، بیکاری، گرانی و در یک کلام مرگ تدریجی. این است آنچه که در سال ۸۰ نظام سرمایه داری وابسته ایران زیرزمادمداری دولت خاتمی برای کارگران ما به ارمغان آورده است. وخامت این اوضاع تا حدی است که یکی از نمایندگان خود رژیم از سبزوار در توصیف وضع کارگران، زیر حاکمیت دولت خاتمی اعتراف می کند: آیا کارگران در واقع یک زندانی اجتماعی نمی باشند که ما آن را درست کرده ایم؟

وخامت اوضاع زیست و کار کارگران به حدی است که حتی مهره های خود حکومت در هراس از تداوم این شرایط و عواقب آن برای منافع استثمارگران به یکدیگر هشدار می دهند. و یا از زبان مقامات خانه کارگر نظیر صادقی بیم ناکانه می گویند: سال آینده به دلیل فقیرتر شدن کارگران ، سال پرتنش خواهد بود وعکس العمل جامعه کارگری در این باره قابل پیش بینی نیست.

این اعلام هشدارها و اظهار نگرانی ها از سوی استثمارگران بر یک پایه مادی استوار است. تمامی واقعیات نشان می دهند که در یک سال گذشته به رغم تمامی اعمال فشارهای اقتصادی - سیاسی سرمایه داران زالوصفت و سرکوب وحشیانه رژیم حافظ منافع آنها بر زندگی کارگران، طبقه کارگر ایران به هیچ رو سکوت نکرده و منکوب نشده است. به شکلی که در تمام طول سال گذشته ، جمهوری اسلامی هر روزه با موج فزاینده ای از مقاومتها و اعتراضات دلیرانه کارگران روبرو بوده است. برای کارگران در مواجهه با اوضاع مرگبار کنونی دو راه بیشتر وجود ندارد. یا مرگ و خودکشی و یا مبارزه و مقاومت. واقعیات نشان می دهند که کارگران راه دوم را برگزیده اند. در سالی که گذشت فضای پر تب و تاب جامعه

کارگران زحمتکش قالی باف به نام پیمانکار و نه کارگر خوانده می شوند. امری که دست سرمایه داران زالو صفت را در تسهیل استثمار کارگران از طریق خارج کردن شان از شمول قانون کار و از طریق بستن قراردادهای کار موقت باز می کند. اینها تنها نمونه هایی چند از جنایات دولت باصطلاح معتدل خاتمی برعلیه کارگران زحمتکش ایران و به نفع سرمایه داران زالوصفت را به نمایش می گذارد.

با این توصیف در جهانی که امپریالیسم و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای کارگران ما آفریده اند، شنیدن اخبار هولناک در هم پاشیدن روزمره شیرازه زندگی خانواده های کارگری به امری روتین مبدل شده است. کارگر زحمتکشی که می خواست برای رفتن سرکار از خانه خارج شود، پس از دیدن این صحنه که پسر دلبنده از میان خاکروبه های همسایه، پوست هندوانه ای بدست آورده و مشغول گاز زدن آن است، از شدت غم و غصه بدون سرو صدا و جلب توجه به منزل برگشت و چند ساعت بعد جسد به دار آویخته اش ، در حالیکه خود را از سقف آویزان کرده بود کشف شد. و یا پدر کارگری در کرمانشاه پس از مدتها بیکاری و عدم رسیدگی مسئولان ، از فرط استیصال و فشارهای ناشی از فقر و بدبختی، نخست افراد خانواده و منجمله کودک شیرخواره خویش و سپس خودش را با سم می کشد تا محتاج دیگران نشود!

برغم این واقعیات آشکار، سران جمهوری اسلامی، این نمایندگان و حامیان سینه چاک استثمارگران، از قلعه های زرین ظلم خویش که بر انبوه فقر و بدبختی زاغه نشینان ساخته شده با پیشرمی تمام در بوقهای گشاد تبلیغاتی خود می دمند که در هیچ کجای دنیا، حقوق کارگران به اندازه نظام جمهوری اسلامی رعایت نمی شود! آنهم در حالیکه کمی آن طرف تر ، یعنی در کوچه ها و خیابانهای فقر زده و در کارخانه ها جایی که حیات و هستی کارگران به طور روزمره در زیر چرخهای ستم سرمایه داران قطره قطره آب می شود. کارگران فریاد بر می آورند که ما گرسنه ایم! و همچون کارگران به جان آمده در جلوی مجلس رژیم شعار می دهند: ما را بکشید و از این

جنگ ، اساسا در تبعیت از منافع انحصارات و دول امپریالیستی طرح ریزی شده است. در طول این سالها، تداوم و سیاست تعدیل اقتصادی رفسنجانی و یا سامان دهی اقتصادی خاتمی که در واقع جز اجرای نسخه های استثمارگرانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نبوده و نیست، اقتصاد وابسته ایران را هرچه بیشتر به امپریالیستها وابسته کرده و در عوض موجب افزایش فقر و بیکاری و گرانی و تورم و گرسنگی برای زحمتکشان گشته است. مطابق رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، روند خصوصی سازی برای تسهیل سرمایه گذاری های امپریالیستی و در کنار آن، تصویب قوانین وحشتناک ضدکارگری با شدت هرچه بیشتری در این دوره به پیش رفت. اجرای خصوصی سازی، قطع سوبسیدها، آزاد سازی نرخ برابری ارز با پول ملی، اخذ وامهای کمربشکن با بهره های سنگین از منابع امپریالیستی و عقد قراردادهای ننگین نفتی که اساس نسخه اقتصادی پیچیده شده توسط سرمایه های امپریالیستی در ایران بودند، نتیجه ای جز ایجاد رکود، رشد افسار گسیخته تورم، افزایش بیکاری و هزاران معضل دیگر اقتصادی اجتماعی برای توده های تحت ستم و بویژه طبقه کارگر ایران به بار نیاورد. در بستر این شرایط است که امر غارت و استثمار کارگران توسط سرمایه های امپریالیستی و تمرکز ثروت در دستهای بسیار محدود، هرچه بیشتر تسهیل شده است. دولت خاتمی مزدور و فریبکار با تصویب یک سری قوانین مافوق ارتجاعی ضدکارگری به طرز وحشتناکی پروسه نابودی حیات و هستی کارگران را تسریع کرده است. قانون خروج کارگاههای کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار که منجر به خروج یک میلیون کارگر زحمتکش یعنی قریب به ۴۰ درصد کل نیروی کار از شمول قانون کار گشت، همچنین تصویب قانون ضدکارگری بازسازی صنایع نساجی در سال گذشته که امر اخراج وحشیانه هزاران تن از کارگران زحمتکش نساجی را قانونی ساخت در همین دوره خاتمی صورت گرفت. و اخیرا نیز مجلس خاتمی، مجلس باصطلاح اصلاح طلبان با تصویب طرح اصلاح صنایع قالی بافی هجومی دیگر را به هزاران کارگر و زحمتکش قالی باف سازمان داد. با تصویب این طرح ارتجاعی،

ملتهب ما شاهد اعتراضات هزاران کارگر به جان آمده در کارخانه ها و واحدهای تولیدی شهرهای مختلف، از کارخانه های مختلف تهران گرفته تا کارگران جامکو و کفش شادان پور کرج، صنایع پوشش رشت، نساجی قائم شهر، لوله سازی خوزستان، کارگران دانشگاه ایلام، کارگران چای کار لاهیجان، بارش اصفهان، ریسندگی و بافندگی کاشان، کارگران کوره پزی قرچک ورامین مقاومت‌های دلیرانه خود برعلیه سرمایه داران زالوصفت و رژیم حامی آنان بدل کرده اند.

البته اینها به هیچ رو بیانگر تمامی حرکات گسترده کارگری که در اعتراض به ظلم و سرکوب جانفرسای سرمایه داران وابسته و دولت حامی شان اتفاق افتاده، نبوده و نیست. در یک سال گذشته، صدها حرکت بزرگ و کوچک کارگری در سطح جامعه اتفاق افتاده که در جریان برخی از آنها، کارگران به استفاده از اشکال رادیکال تر اعتراض پرداخته و حتی تا سطح گروگان گیری رئیس کارخانه، بستن جاده هایی اصلی، درگیری با نیروهای سرکوبگر و کندن میله های مجلس نیز پیش رفتند و حتی شعار دادند: «تأمین اجتماعی، این آخرین پیام است، جنبش کارگری آماده قیام است.» امری که از روحیه والای مبارزاتی کارگرانی حکایت می کند که به رغم تمامی سرکوبها و وحشی گری های اعمال شده توسط سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی، روحیه مبارزاتی خویش را حفظ کرده و منکوب دیکتاتوری امپریالیستی حاکم نگشته اند. برخی از نمونه های برجسته این اعتراضات دلیرانه از این قرار بوده اند:

در مهرماه، بیش از ده هزار کارگر نساجی اصفهان در مقابل استانداری جمع شده و برعلیه قانون بازسازی صنایع نساجی و دولت خاتمی شعار دادند. این حرکت با حمله نیروی انتظامی به خون کشیده شد و به مجروح و دستگیر شدن بسیاری از کارگران انجامید. کارگران مبارز چیت ری در دی ماه برای ششمین بار دست به اعتراض زدند و خیابانهای اطراف محل را بند آوردند. در بهمن ماه کارگران ریسندگی و بافندگی کاشان در اعتراض به عدم پرداخت چهار ماهه دستمزدهایشان جاده ترانزیت تهران - بندرعباس را بستند. در همین ماه، هزار کارگر کارخانه جهان چیت در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهایشان به مدت سه ساعت رئیس کارخانه، سالار نجفی را به گروگان گرفتند. نیروهای انتظامی رژیم به کارگران حمله کرده

و تعدادی از آنها را مجروح کردند. در اسفندماه ۵۰۰ کارگر کفش شادان پور در اعتراض به یک سال عدم پرداخت حقوق، جاده قدیم کرج - تهران را بستند و لاستیک آتش زدند. در همین ماه ۵۰۰ کارگر ریسندگی رحیم زاده اصفهان به خیابانها آمده و در اعتراض به عدم رسیدگی به درخواستهایشان خیابان خمینی اصفهان را بستند. کارگران اخطار کردند که اگر مسئولین مشکلات کارگران را برطرف نسازند، شرایط سخت تر خواهد شد. در فروردین ماه، کارگران کارخانه ریسندگی بارش اصفهان، جاده اصفهان - تهران را بستند و کارگران کارخانه قطعات فولاد کرج نیز پس آنکه مدت‌های مدید، مسئولین هیچ وقتی به درخواستهای عادلانه آنها و از جمله پرداخت حقوقهای معوقه نگذاشته بودند، برای ساعتها، جاده کرج-تهران را بستند.

تعداد فزاینده حرکات اعتراضی کارگری و رادیکالیزم آنها، تبدیل سریع این حرکات به حرکات سیاسی با مطالبات سیاسی که به دلیل اعمال قهر و سرکوب عریان دیکتاتوری حاکم بوجود آمده، گرایش عمومی کارگران به استفاده از اشکال عالی تر مبارزه در این حرکات، بیانگر سطح آگاهی و رشد و ارتقاء روحیه مبارزاتی و پتانسیل انقلابی والای آنها در یکسال گذشته بوده است. بیهوده نیست که روزنامه حکومتی کیهان که از رشد مبارزات کارگران و از سطح آگاهی آنها به هراس افتاده، طی مقاله ای اخطار می کند که: اگر لشکر بیکاران در خیابانها به راه بیفتند، دیگر محافظه کار و اصلاح طلب نمی شناسند. نکته برجسته دیگر در بررسی جنبش کارگری در سال گذشته اینجاست که کوشش دست اندرکاران رژیم برای منحرف کردن اعتراضات کارگری و زائل ساختن پتانسیل انقلابی طبقه کارگر در بساط اختلافات درونی هیأت حاکمه به هیچ رو قادر به منکوب کردن و یا فریب کارگران نگشته است. این حقیقت را میتوان در شعارهای سرداده شده توسط کارگران نظیر: «جنبش کارگری آماده قیام است» و «یا بی پوی و بی کاری دو عامل فساد است، درگیری جناحی کاری به ما ندارد» دید. این حقیقت را می توان از عمق نامه یکی از کارگران به روزنامه کار و کارگر در ۴ بهمن ماه دید. کارگر مزبور در حالیکه می کوشد تا کلمات خود را برای رعایت مصالح، به دقت انتخاب کند می نویسد: «به نظر می رسد که راه دستیابی کارگران به حداقل خواسته های خود، از مسیر پرخطری می گذرد که گذشت زمان ما را به قسمتهای دشوارتر این مسیر نیز رهنمون خواهد ساخت.»

این جملات انعکاس رشد و آگاهی مبارزاتی کارگران است که حتی تمامی ترفندهای سرکوبگرانه و فریبکارانه استعمارگران و رژیم حافظ آنها یعنی جمهوری اسلامی قادر به مهار آنها نشده و در تجربه زندگی خویش دریافته اند که حتی رسیدن به حداقل خواسته های کارگری نیز در شرایط وجود یک دیکتاتوری وحشیانه امپریالیستی نظیر جمهوری اسلامی، از مسیر طولانی و پرخطری می گذرد که باید در آن به پیش رفت و با دشواری های آن مقابله نمود.

سخن را به پایان ببریم:

طبقه کارگر ایران به خاطر موقعیت مادی فرو دست خود در حالیکه در جامعه طبقاتی ما در معرض یکی از وحشیانه ترین هجومهای غارتگرانه بورژوازی امپریالیستی و رژیم مزدور جمهوری اسلامی قرار دارد، برای بهبود شرایط زندگی خود، راهی جز مبارزه در مقابل خویش ندارد و این طبقه با مقاومت پایدار و روزافزون خود در برابر سرمایه داران و دولت حامی آنان ثابت میکند که به راستی یک طبقه واقعا انقلابی در جامعه می باشد. حضور انقلابی این طبقه در صحنه که خود را در حرکت‌های متعدد اعتراضی و درگیریهای دلاورانه با نظام استعمارگرانه حاکم نشان می دهد، بدون شک نقطه امید بسیار بزرگی در جنبش ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ماست.

در یک سال گذشته، آنهم در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی کوشیده تا هرگونه حرکت متشکل اعتراضی مخالفین را در نطفه خفه کند، اعتراضات و مبارزات کارگری نقش بسیار مهمی در افشای جمهوری اسلامی و روحیه بخشیدن به مردم و تقویت سایر حرکات مبارزاتی اقشار تحت ستم در جامعه ایفا کرده است. در اول ماه مه ۲۰۰۲ به تمامی کارگران آگاه و مبارز، به کارگران کمونیست و رزمنده ای که در نبرد با استعمار کنندگان جان باخته اند درود می فرستیم. بکوشیم با تمام توان از جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران دفاع کنیم و آن را در مسیر انقلابی یعنی سرنگونی رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی، نابودی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و محو قطعی سلطه امپریالیستی در جامعه مان کانالیزه کنیم:

... تا نجات بگیریم

پیروزی محال است

برویم تا بنیانهای کهنه را ویران سازیم

سپیده باز دمید

اول ماه مه است...

این مقاله نخستین بخش از سلسله مقالاتی است که در مورد هنرمندان انقلابی و مترقی جهان در دست تهیه است و به تدریج در اختیار خوانندگان پیام فدایی قرار می گیرد. امیدواریم که بدینگونه بتوانیم گامی در راه اشاعه فرهنگ مردمی برداریم. لطفاً با همکاری و همفکری خود در زمینه تهیه این مقالات ما را یاری بخشید.

## جو هیل،

### بانگ سازماندهی طبقه کارگر، فریادی که در گلو خفه شد!

#### تهیه و تنظیم از نادر ثانی

یوئل امانوئل که تنها مدت کمی در سوئد زبان انگلیسی خوانده بود و از این رو در ابتدای اقامت اش در ایالات متحده آمریکا با مشکل زبان روبرو بود، می بایست تمامی مشقات زندگی را خود به تنهایی تحمل می کرد. او دریافته بود که برای ادامه و اداره زندگی، باید از تمامی امکانات موجود بهره گیرد. شاید درست از این رو بود که چندی بعد، نام خود را تغییر داد و اسم جوزف هیلستروم Josef Hillstrom را که به اسامی آمریکایی شباهت بیشتری داشت، برگزید.

دیر زمانی نگذشت که جوزف موفق شد تا در یکی از بارهای نیویورک در یکی از بدترین محیط های این شهر یک کار موقتی به دست آورده و هر روز چند سنتی کسب نماید. او که نمی توانست شرایط ظالمانه ای را که سرمایه داران به کارگران خود تحمیل می کردند تحمل نماید، درصدد برآمد تا با تاسیس یک اتحادیه کاری، کارگران محل کار خود را متشکل سازد. اما کارفرما که به هیچوجه نه می خواست و نه می توانست شاهد سازماندهی شدن کارگران باشد، بلافاصله جوزف را از این کار اخراج نموده و ضمن مطلع ساختن دیگر کارخانه داران از نام و نشان جوزف، به آنان در مورد او و فعالیت هایش هشدار داده و از آنها خواست که او را در لیست سیاه قرار دهند. جوزف که متوجه شده بود سدی عظیم در مقابل دارد، بار دیگر به ناچار محل زندگی خود را تغییر داده و از شرق آمریکا به غرب این کشور نقل مکان نمود.

زمانی که جوزف به کالیفرنیا و بندر سان پدرو San Pedro رسید، برای امرار معاش، به کار در بندر رو آورد. در آن ایام کار در بنادر بسیار دشوار، اما دستمزدی به مراتب ناچیز در برداشت. از این رو، مشاهده و لمس شرایط سخت و طاقت فرسای کار در بندر، او را هرچه بیشتر به مبارزه برای رسیدن به عدالت اجتماعی مصمم می نمود.

یوئل بیش از دوازده سال نداشت که به نوع خفیفی از بیماری سل که به خصوص پوست او را دچار صدمه نمود، مبتلا شد. پزشکان برای معالجه یوئل خردسال و کنترل بیماری او، وی را به استهکلم فرستاده و در آنجا میزان بسیار زیادی اشعه ایکس بر بدن او تابانده و سپس چندین عمل جراحی دردناک بر پوست او انجام دادند (این معالجات، زخمهای قابل مشاهده ای بر گردن و بینی او به جای گذاشت که بعدها از سوی دادگاهی که او را سرانجام به کام مرگ فرستاد، به عنوان یکی از نشانه های شناسایی او مورد استفاده قرار گرفت).

فشار اقتصادی بر کاتارینا آنچنان شدید بود که به نوبه خود، پس از مدت مدیدی بیماری، به مرگ زود رس او در ژانویه سال ۱۹۰۲ منجر شد. با مرگ مادر، خانواده یوئل امانوئل در هم پاشیده شده و هر یک از افراد خانواده تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا به شکلی زندگی را ادامه دهد. خانه محقر خانواده به فروش گذاشته شد و سهم ناچیز هر یک از فرزندان از این ارثیه، سرمایه محقری در دست هر یک از آنان گردید. پس از گذشت تنها چند ماه از مرگ مادر، یوئل امانوئل و پال Paul، یکی از برادرانش که دو سال از او بزرگتر بود در اکتبر ۱۹۰۲ به امید یافتن زندگی بهتری به آمریکا مهاجرت کردند.

در این زمان پال و یوئل تنها دو قطره از دریای بیکران مهاجرین اروپایی بودند که در جستجوی یک زندگی بهتر در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده بودند.

مدت کوتاهی پس از رسیدن به جزیره الیس Ellis Island در نیویورک، یوئل امانوئل و برادرش پال از هم جدا شده و هر یک به سوی سرنوشتی نامعلوم رهسپار شدند. از این پس یوئل امانوئل جوان، تنهای تنها ماند.

سحر گاه روز ۱۹ آوریل ۱۹۱۵، جو هیل Joe Hill، انسان مبارزی که در خلال سالهای متمادی، توان و ابتکار خود را از جمله در راه سازماندهی طبقه کارگر در ایالات متحده آمریکا و گسترش تشکیلات سندیکایی در این کشور به کار گرفته بود، با دلایلی بسیار واهی به اتهام قتل یک مغازه دار و پسرش در شهر سالت لیک سیتی Salt Lake City مرکز ایالت یوتا Utah به مجازات مرگ محکوم شده و با وجود اعتراضات فراوان جهانی در مقابل جوخه آتش قرار داده شد. حکمی که در مورد 'جو هیل' صادر شده و به اجرا در آمد آن چنان مشکوک، ظالمانه و نادرست بود که بسیاری نه تنها در آن زمان بلکه تا به امروز این حکم را نادرست ارزیابی کرده و آن را تنها تلاشی برای خاموش کردن صدای یک انقلابی خواندند.

جو هیل در روز ۱۷ اکتبر سال ۱۸۷۹ در شهر 'یوله' در سوئد در خانواده ای از طبقه کارگر به دنیا آمد. پدر و مادر او، اولوف هگلوند Olof Hagglund و کاتارینا مارگارتا ون Catharina Margareta Wenman نام پسر خود را یوئل امانوئل Joel Amanuel گذاشتند. پدر و مادر یوئل امانوئل دو فرد مذهبی اما همزمان علاقمند به موسیقی بودند و از این رو یوئل امانوئل و پنج خواهر و برادر او، که از مجموع نه فرزند زنده مانده بودند، در محیطی سرشار از موسیقی، بخصوص موزیکی که در کلیسای نزدیک به آنان نواخته می شد، بزرگ شدند.

در سال ۱۸۸۷، چند روز پس از آغاز هشت سالگی یوئل امانوئل، پدرش درگذشت و خانواده خود را در شرایط بسیار بد اقتصادی آن زمان سوئد تنها گذاشت. فشار اقتصادی آن چنان سنگین بود که تمامی فرزندان خانواده که می توانستند از عهده انجام کاری برآیند می بایست شروع به کار می کردند. به این ترتیب، یوئل نیز در کارخانه کوچکی مشغول به کار شد.



دشواریهای زندگی روزمره تا آن اندازه فراوان و فعالیت‌های کاری و اجتماعی جوزف هیلستروم به حدی گسترده بود که او دیگر تماس زیادی با سوئد نداشت. اما در سال ۱۹۰۶ پس از آن که از نزدیک شاهد زلزله وحشتناک سانفرانسیسکو و خرابیهای ناشی از آن بود، مقاله‌ای در این مورد تهیه کرده و برای روزنامه محلی شهر دوران کودکیش یوله داگ بلاد Gefle Dagblad ارسال نمود. این روزنامه نیز نوشته جو هیل را در شماره روز ۱۶ مه درج نمود.

مدت کوتاهی پس از ورود به سان پدرو، به عضویت سندیکای کارگری کارگران صنعتی جهان Industrial Workers of the World (I.W.W) که در آن زمان سازمانی تازه تاسیس و انقلابی بود، درآمد. سندیکای کارگران صنعتی جهان، در اذهان عمومی وووبلیس Wobblies خوانده می شد. وووبلیس جنبشی بود که بیش از هر چیز در جهت سازماندهی کارگران فقیر مهاجر تلاش کرده و خواهان آن بود که کارگران با سازماندهی خود، مالکیت و اداره کارخانه‌ها و وسایل تولیدی را به دست آورند.

وووبلیس تنها پنج سال پیش از پیوستن جو هیل به آن در شیکاگو تشکیل شده بود. پایه گذاران وووبلیس از جمله فعالین جنبش کارگری ایالات متحده آمریکا بودند که اعتقاد داشتند برای از میان بردن تبعیضات و ناعدالتی‌های موجود باید به تدریج کل سیستم اقتصادی آمریکا را تغییر داد و از این رو خواهان آن بودند که تشکیلات آنان به یک اتحادیه بزرگ که دربرگیرنده تمامی زنان، مردان و کودکان کارگر باشد، مبدل گردد. آنان براین باور بودند که از این طریق می توان سود کارخانه‌ها را از چنگال کارخانه دارها خارج کرده و آن را به اعضای اتحادیه، یعنی آنان که تولید کننده این سود می باشند، پس داد.

جوزف که نقطه نظرات وووبلیس را پذیرفته بود، در این زمان وقت هرچه بیشتری را به فعالیت‌هایی که در ارتباط با این جنبش داشت، اختصاص می داد. در اواخر سال ۱۹۱۰ نامه‌ای به ارگان سندیکای کارگران صنعتی Industrial Workers نوشت و در آن از تاکتیک‌های پلیس محلی در رابطه با حمله به وووبلیس و کارگران متشکل سخن گفت. او که نمی خواست به آسانی مورد شناسایی پلیس قرار گیرد این نامه را تحت نام جو هیل Joe Hill نوشته و در نامه درج کرده بود که او یکی از اعضای IWW در شهر پورتلند Portland واقع در ایالت اوره گان Oregon میباشد. و به این ترتیب نام جو هیل؛ نامی که پس از چندی شهرتی جهانی یافت، خلق شد.

در خلال این سالها جو هیل به ناچار هر دم به کاری می پرداخت. از دست زدن به هیچ کاری روی گردان نبود اما معمولاً پس از مدت کوتاهی در هر محل کار به علت فعالیت‌های سندیکایی خود از کار اخراج می شد.

در ژانویه ۱۹۱۱ به نواحی مرزی بین کالیفرنیا و مکزیک نقل مکان کرد و بر آن بود که به جوخه‌های مسلحی که به همراه زاپاتا Zapata در نبرد با حکومت مکزیک بودند، بپیوندند. قیامی دهقانی در جریان بود و جو هیل که خود را به شهر تیخوانا Tijuana رسانده بود از دیگر آمریکاییهای مرفقی و انقلابی خواست که به این قیام بپیوندند. تا سال ۱۹۱۲ در این ناحیه بود و گفته می شود که در خلال این مدت در ۱۲ مکان گوناگون به سر برده و در کنار شورشیان به فعالیت انقلابی مشغول بود.

شرایطی که پس از پیروزی موقت قیام، سقوط دیاز Diaz دیکتاتور وقت مکزیک و جایگزینی او توسط مودرا Modera - که به عنوان یکی از لیبرالهای نام آن زمان مکزیک شناخته می شد- به وجود آمد، چنان بود که جو هیل تصمیم گرفت تا به آمریکا باز گردد و به فعالیت‌های مبارزاتی خود در آنجا ادامه دهد.

مدتی در یک کشتی که بین هاوایی و ساحل غربی آمریکا حرکت می کرد، مشغول به کار شد. چندی به کار در معدن و مدتی به کار چیدن میوه پرداخت. مدتی هم در یک انبار کار می کرد و خلاصه به هر مشقتی بود امرار معاش می کرد.

در خلال این سالها و با وجود اشتغال به فعالیتها و کارهای گوناگون، جو هیل همچنان بر این باور بود که کارگران باید به هر شکل ممکن متحد شده و از این طریق مبارزات حق طلبانه طبقاتی خود را ادامه دهند. اما در جریان مبارزه برای تشکل و سازماندهی کارگران، او به عینه دریافته بود که گردآوردن کارگرانی که شمار کثیری از آنان را کارگران مهاجر تشکیل می دادند، کار بسیار دشواری است. چرا که به عنوان نمونه در اعتصابی که در سال ۱۹۱۲ در شهر لاورنس Lawrence در ایالت ماساچوست Massa chusetts صورت گرفت، کارگران به ۴۴ زبان گوناگون تکلم می کردند! بنابراین، مشکل تعدد زبان ها سدی بزرگ در مقابل سازماندهی کارگران بود. به ویژه با توجه آن که کارفرمایان از تمامی امکانات موجود استفاده می کردند تا با تقسیم کارگران به گروههای گوناگون زبانی و ایجاد تفرقه میان آنان از این امر جلوگیری به عمل آورند.

این واقعیات، پیشبرد امر مبارزه را با دشواری بزرگی مواجه می ساخت. در اینجا بود که جو هیل به این فکر

افتاد که از موسیقی برای سازماندهی کارگران و مبارزات آنان استفاده نماید. او با نواختن گیتار، پیانو و ویلون آشنایی مختصری داشت و می خواست تا این توان را در خدمت کار مبارزاتی خود گیرد. اما فراخواندن کارگران به مبارزه با استفاده از هر موسیقی کار ساده‌ای نبود. او کوشید تا از ملودی‌هایی که بخش بزرگی از کارگران آن‌ها را می شناختند بهره گیرد و درست از این رو بود که ملودی‌های ترانه آواهای کلیسایی و دیگر ملودی‌هایی که کارگران با آنها آشنایی داشتند را برگزید. جو هیل ملودی‌هایی را بر می گزید که می دانست بیشتر کارگران مهاجر اروپایی و تقریباً تمامی کارگران آمریکایی آنها را می شناختند و می توانستند به ترنم درآورند. سپس اشعار این ملودی‌ها را با شعرهای ساده‌ای که برای انتقال آگاهی طبقاتی به کارگران و ترغیب آنان به سازمان دادن مبارزاتشان مناسب می دید جایگزین کرده و از آنان برای تبلیغ فعالیت‌های اتحادیه‌ای استفاده می نمود. بخش بزرگی از کارگران ترانه‌های جو هیل را می فهمیدند و می توانستند آنان را بر زبان برانند. این ترانه‌ها پس از مدت کوتاهی به فریاد مبارزه طبقه کارگر در ایالات متحده آمریکا مبدل شدند و بدینگونه جو هیل آنچنان با تمامی وجود به این فعالیتها همت گماشته بود که پس از مدت کوتاهی نه تنها به عنوان یک خواننده انقلابی که حتی به عنوان یکی از رهبران و چهره‌های مرکزی IWW شناخته شد.

با گذشت زمان، اشعاری که جو هیل به روی کاغذ می آورد از اهمیت هرچه بیشتری در راه کشاندن کارگران به اتحادیه‌های کارگری و مبارزه طبقاتی برخوردار می شد. در سال ۱۹۱۲ IWW کتابی تحت نام آوازنامه سرخ کوچک Little Red Songbook مملو از اشعار انقلابی که بیشتر آنها نوشته جو هیل بودند، به چاپ رساند. بیهوده نبود که کارفرمایان این کتاب را که به دست بیشتر کارگران در سراسر ایالات متحده آمریکا رسیده بود و آنان را قادر می ساخت تا همصدا با هم، در وصف و ضرورت همبستگی مبارزاتی خویش اشعار و ترانه‌هایی انقلابی بر زبان برانند، شیطان سرخ کوچک می خواندند!

در تابستان سال ۱۹۱۲ جو هیل برای آنکه بتواند به امر سازماندهی کارگران معادن مس در ایالت یوتا Utah که درآمدی بسیار اندک داشتند، بپردازد به سالت لیک سیتی Salt Lake City مرکز این ایالت نقل مکان نمود. یوتا در این زمان یکی از جوان‌ترین ایالات آمریکا محسوب می شد و عمری تنها ۲۰ ساله داشت. با توجه به تجمع و کثرت افراد مذهبی در این ایالت، بخصوص افرادی که مورمون Mormons

خواننده می شدند و متعلق به کلیسای عیسی مسیح در روزهای پایانی قدیسین The Church of Jesus Christ of Latter/day Saints بودند. کلیسا نقشی بسیار اساسی در این ایالت ایفا می کرد. کلیسا که از گسترش فعالیت‌های اتحادیه های کارگری در وحشت بود، با تمامی وجود در مقابل اتحادیه ها و نمایندگان آن مقاومت می کرد. در یوتا به قوانین فدرال وقعی گذاشته نمی شد و از این رو شرایط کارگران به مراتب بدتر از دیگر نقاط ایالات متحده بود. جو هیل بلافاصله پس از ورود به یوتا فعالیت گسترده ای را برای جذب کارگران به IWW و رشد و گسترش مبارزه طبقاتی در میان آنان آغاز نمود. از سوی دیگر، کارفرمایان نیز در مقابل تلاش ها و فعالیت‌های مبارزاتی جو هیل به مقاومتی شدید دست زدند. در حقیقت، همین فعالیت‌های مبارزاتی جو هیل بود که چنان کینه ای در دشمنان طبقاتی اش نسبت به او به وجود آورد که برای خاموش ساختن آن اندکی بعد او را به کام مرگ نشانند.

جو هیل تا ژانویه سال ۱۹۱۴ به کارهای گوناگونی در این ایالت، از جمله به کار در معدن نقره پارک سیتی Park City پرداخت. او هرگز نمی توانست برای مدت زیادی در یک محل به کار ادامه دهد و پس از مدتی یا از کار اخراج شده و یا در اثر ضرب و جرحی که هدیه کارگزاران کارفرمایان به او بود روانه بیمارستان می شد.

در شامگاه روز ۱۰ ژانویه ۱۹۱۴ یکی از بقالی های شهر سالت لیک سیتی مورد سرقت مسلحانه دو سارق نقاب پوش قرار گرفت. در حین این سرقت جان موریسون John Morrison صاحب مغازه بقالی و یکی از پسران او آرلینگ Arling که در حال بستن مغازه بودند در برابر سارقین مسلح به مقابله مسلحانه پرداختند. در گوشه ای دیگر، در پشت مغازه، یکی دیگر از پسران جان موریسون، مرلین Merlin منتظر رسیدن پدر و برادر بود تا به اتفاق هم به طرف خانه رهسپار شوند. جان موریسون و آرلینگ در این میان مورد اصابت گلوله قرار گرفته و کشته شدند. سارقین با وحشت فراوان از آنچه که رخ داده بود با دستهایی خالی مغازه را ترک گفته و فرار کردند. اما گویا در جریان تیراندازی دو طرف یکی از سارقین نیز مورد اصابت گلوله تفنگ آرلینگ موریسون قرار گرفته بود. مرلین که از آنچه بر سر پدر و برادرش آمده بود شوکه شده بود جریان واقعه را به پلیسی که برای تهیه گزارش به مغازه آمده بود اطلاع داد و گفت که آرلینگ یکی از سارقین را مورد اصابت گلوله قرار داده است. او اضافه کرد که یکی از سارقین پس از اصابت

گلوله به جان موریسون به او گفته است: 'حالا ما ترتیب تو رو دادیم! We have got you now!'

پلیسی که برای تهیه گزارش به مغازه آمده بود جان موریسون را - که تا چندی پیش خود یکی از اعضای پلیس بود و برای اینکه بتواند به زندگی آرام و بی مخاطره ای بپردازد، مدتی قبل مغازه ای باز کرده بود- به خوبی می شناخت و می دانست که دشمنان فراوانی داشته است. این اولین باری نبود که مغازه موریسون مورد سرقت مسلحانه قرار می گرفت و هنوز پرونده یکی از دفعات پیشین، زمانی که موریسون با شلیک گلوله خود یکی از سارقین گذشته را به شدت مجروح کرده بود در جریان بررسی در دادگاه بود. تصور پلیس بخصوص با توجه به جمله ای که ضارب هنگام اصابت گلوله به جان موریسون گفته بود آن بود که جان موریسون و فرزندش به وسیله یکی از افرادی که به وسیله او دستگیر شده و به زندان افتاده و یا یکی از سارقین گذشته، از پای در آمده اند.

گزارش روزنامه نگارانی که برای تهیه گزارش از ماجرا به محل آمده بودند نیز حاکی از آن بود که جان موریسون به وسیله فردی که او را می شناخته و از او بیزار بوده از پای در آمده است.

در همان حال، چند ساعت بعد از این واقعه، در ساعت یازده و نیم همان شب، در گوشه دیگری از ایالت یوتا، در شهری به نام 'موری Murray پزشکی به نام دکتر فرانک مک هیو Dr Frank McHugh با صدای شدید کوبیده شدن در از خواب بیدار می شود. دکتر در را باز می کند و جو هیل را که با وی از قبل آشنایی داشت، در مقابل خود می بیند. هیل از دکتر درخواست می کند که او را که مورد اصابت گلوله قرار گرفته است، مورد مداوا قرار دهد. هیل به دکتر می گوید که به خاطر یک زن مورد اصابت گلوله قرار گرفته است. مک هیو در معاینه خود متوجه می شود که گلوله خوشبختانه به هیچیک از ارگانهای بدن هیل اصابت نکرده و از زیر شانه او بیرون رفته بود. از این رو محل زخم را شستشو و پانسمان کرده، از دوستی خواهش می کند که هیل را به خانه اش برساند و از هیل می خواهد که پس از رسیدن به خانه استراحت کند.

پزشک بعدها می گوید که در حین معاینه متوجه شده بود که هیل با خود اسلحه ای حمل می کند اما نتوانسته بود که آن را ببیند. دوست پزشک نیز که قرار شده بود هیل را به خانه اش برساند پس از مدتی عنوان می کند که هیل در میان راه از او خواسته بود که نزدیک دشتی باز و وسیع (که او هیچگاه نتوانست

محل آن را پیدا کند) بایستد و او گمان می برد که هیل در همانجا و با استفاده از تاریکی شب اسلحه خود را بیرون انداخته بود.

فردای آن شب دکتر مک هیو در روزنامه گزارشی در مورد سرقت مغازه موریسون و قتل جان موریسون و پسرش می خواند. در این گزارش، پلیس از تمام افرادی که فرد مجروحی را مشاهده کرده اند که مورد اصابت گلوله قرار گرفته، می خواهد تا در این زمینه به پلیس گزارش دهند. مک هیو نیز با پلیس تماس گرفته و آنها را در جریان مراجعه جو هیل و مداوای وی قرار دهد.

چند ساعت بعد، پلیس به خانه ای که جو هیل در آن به سر می برد هجوم برده، در اتاق او را شکسته، جو هیل را در تختخواب می بیند. پلیس از او می خواهد که بی حرکت در تختخواب باقی بماند. اما جو هیل تکان مختصری می خورد و با همین تکان بلافاصله یکی از پلیسها به سوی او شلیک می کند. این گلوله به دست او اصابت کرده و جراحت تازه ای برای او به بار می آورد. البته پس از رخ دادن این ماجرا معلوم می شود که پلیسی که به طرف جو هیل شلیک کرده بود فکر می کرده که او برای برداشتن اسلحه در تختخواب حرکت کرده است در حالیکه جو فقط برای برداشتن لباس هایش در تخت جنبیده بود.

بازجویی از جو هیل شروع می شود. او نمی تواند منکر گلوله خوردن خود باشد، اما شرکت خود در سرقت و قتل موریسون را تکذیب می کند. اما او از توضیح این که چگونه زخمی شده و چرا مورد اصابت گلوله قرار گرفته، سرباز می زند.

در ابتدا از آنجا که پلیس و روزنامه های محلی این مطلب که 'جوزف هیلستروم' همان 'جو هیل' است را کشف نکرده بودند، بازجویی سیر عادی خود را طی می کند. اما بزودی و قبل از اینکه محاکمه آغاز گردد این مطلب که 'جوزف هیلستروم' همان فرد رادیکالی است که با فعالیت‌های سندیکایی خود و با اشعار انقلابی اش تحت نام 'جو هیل' در جهت سازماندهی طبقه کارگر و گسترش مبارزات کارگری تلاش می کند، برملا می گردد.

در اینجاست که سیر محاکمه 'جو هیل'، یعنی فردی که مورد نفرت سرمایه داران یوتا و قدرتمندان این ایالت بود، شکل دیگری به خود میگیرد. در این میان، تنها دلایلی که برعلیه او موجود است یکی جراحت او و دیگری شهادت یکی از پسران موریسون است که گواهی می کند جو هیل یکی از سارقین نقاب دار مسلح

بوده است. جو، که از یک طرف شخصا از امکانات مالی چندانی برخوردار نبود و از طرف دیگر تصور نمی کند که کسی بتواند رای به مجرم بودن او بدهد، خود وکالت خود را به عهده می گیرد. اما در همین اثنا و در آغاز تحقیقات قضایی، به ناگاه تمامی فرضیه های قبلی پلیس کنار گذاشته می شود و تنها مساله سرقت مسلحانه مطرح می گردد. از سوی دیگر، با توجه به زخمی بودن جو هیل و عدم همکاری او در مورد اظهار علت زخمی بودنش، درخواست هیل دایر بر عدم ارجاع پرونده به دادگاه رد گردیده و پرونده به دادگاه فرستاده می شود.

در اینجا دو وکیل جوان مقیم 'سالت لیک سیتی' قبول می کنند که داوطلبانه و به رایگان وکالت جو هیل را برعهده بگیرند. دادگاه شروع به کار می کند اما پس از مدت کوتاهی، جو که متوجه شده بود وکلای او در عین حال وکلای شرکت پرنفوذ قطار منطقه نیز هستند، درخواست می کند که وکلایش از وکالت او عزل شوند و بار دیگر خود او دفاع از خویش را بر عهده گیرد. اما دادگاه این درخواست را نیز رد کرده و نه تنها به جو هیل اجازه دفاع از خود را نمی دهد بلکه بر خلاف شیوه مرسوم، حتی به او این فرصت داده نمی شود که در جایگاه شاهد حاضر شده و شرح آنچه در جریان است را از دید خود بیان نماید!

پس از پایان ادای آخرین شهادت، هیات منصفه بیدادگاه تنها به چند ساعتی برای اتخاذ تصمیم نهایی نیاز دارد. رای اعلام می شود. جو هیل گناهکار شناخته شده و به مرگ محکوم می گردد. به جو هیل اجازه داده می شود که بین تیرباران شدن و حلق آویز شدن یکی را انتخاب نماید! جو هیل تیرباران را انتخاب می کند. دادگاه بعدی نیز به فرجام خواهی او وقتی نمی نهد و حکم دادگاه بدوی را تأیید می کند.

در چند ماهی که به اجرای حکم باقی مانده بود بسیاری از کارگران امریکا و دیگر کشورهای جهان، بخش بزرگی از اتحادیه های کارگری در سراسر دنیا، عده زیادی از صاحب نظران و شخصیت های بین المللی از جمله 'هلن کلر Helen Keller' و نیز تحت فشارهای مردمی در داخل و خارج از کشور، وودرو ویلسون Woodrow Wilson رئیس جمهور وقت امریکا، دولت سوئد و سفیر این کشور در واشنگتن، به این حکم اعتراض کرده و با نوشتن درخواست نامه به دادگاه یوتا و فرماندار این ایالت، ویلیام اسپری William Spry از آنان می خواهند تا اجرای حکم صادره را تعلیق نمایند. اما گویا فرصتی گرانبها به دست آمده بود تا این کارگر مبارز و خستگی ناپذیر را

از میان بردارند. و بالاخره پس از چند بار تعویق اجرای حکم، سرانجام در سحرگاه روز ۱۹ نوامبر ۱۹۱۵، در حالیکه اروپا در آتش جنگ جهانی اول می سوخت، جو هیل در حیاط همان زندان در مقابل جوخه آتش قرار داده می شود. او را روی یک صندلی نشانده و به صندلی بسته بودن. کاغذ سفیدی به شکل قلب بریده و روی سینه او گذاشته بودند تا به عنوان هدف مورد استفاده جوخه آتش قرار گیرد. جوخه آتش که از پنج نفر تشکیل شده بود تفنگ های خود را به سوی جو هیل؛ به سوی این جنگجوی دایر و مبارز ارتش کارگران جهان نشان گرفته و همزمان به سوی او شلیک کردند. و به این ترتیب قلب بزرگ و پر طپش جو هیل برای همیشه از طپش باز ایستاد.

سالهای بسیاری پس از کشته شدن جو هیل معلوم شد که او آن شب کذایی را در کنار زنی که دارای همسر و خانواده بوده گذرانده و درست در این رابطه بوده که مورد اصابت گلوله قرار گرفته است. مشخص شد که گویا جو هیل که نمی خواسته پای زن و خانواده او را به ماجرای که به وجود آمده بکشاند، از توضیح جریان امر سر باز زده است. جالب اینجاست که گذشته از این امر مشخص شده است که بسیاری از مدارک موجود در مورد پرونده جو هیل به شکل اسرارآمیزی از میان رفته است و از این رو هرگونه تحقیقی در این زمینه غیرممکن شده است.

جسد جو هیل مطابق خواسته او برای سوزانده شدن به گورستان 'گریس لند Graceland' در شیکاگو برده شد. در مراسم تشییع جنازه او حدود ۲۰۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند و بدینگونه این مراسم را به صحنه با شکوهی از قدردانی از یک مبارز طبقه کارگر تبدیل نمودند. جو هیل در یکی از آخرین نامه هایش از زندان به 'ووبلی بیگ بیل هی وود Wobbly Big Bill Haywood' یکی از رهبران اتحادیه کارگری 'IWW' گفته بود: 'وقت خود را بیهوده برای عزاداری هدر ندهید. خود را سازماندهی کنید. مطابق این سفارش پس از مرگ، خاکستر او در پاکتهای کوچکی گذاشته شده و به استثنای یوتا به تمامی ایالت های ایالات متحده امریکا و نیز به بسیاری از کشورهای جهان فرستاده شد. روز اول ماه مه سال ۱۹۱۶ این پاکتها در جریان تظاهرات روز کارگر در گوشه و کنار جهان گشوده شده و خاکستر جو هیل به دست باد سپرده شد.

آری، هرچند خفاشان نظم ظالمانه سرمایه داری یکی از مبارزین آشتی ناپذیر طبقه کارگر را به کام نیستی سپردند اما هرگز نتوانستند ترانه های جو هیل و اسطوره مبارزه او را از میان بردارند. این ترانه ها و آن

اسطوره به جای ماندند و بدینگونه جو هیل را به 'مردی که هرگز نخواهد مرد' مبدل ساختند.

از جو هیل گذشته از اشعار و مقالات فراوان، نامه ای نیز به جامانده است. نامه ای که او در روز ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۵، یکی از روزهایی که او فکر می کرد روز بعد در مقابل جوخه آتش قرار خواهد گرفت، نوشته است. این نامه که جو هیل آن را خطاب به دوستان و رفقای خود نوشته است چندی پس از اجرای حکم تیرباران او در نشریه 'همبستگی Solidarity' ارگان 'IWW' به چاپ رسید. در این نامه آمده است:

دوستان و رفقای عزیز!

'فرشته عدل' به من فرمان پایانی و نهایی ترک زمین را داده است. او این فرمان را بارها پیش از این نیز به من داده است اما گویا این بار فرمان او جدی است. بارها گفته ام که من یا در مقابل دادگاه تازه قرار خواهم گرفت و یا در راه این تلاش به مرگ سپرده خواهم شد. این مطلبی است که من آن را به دوستان خود گفته ام. مطلبی که در روزنامه ها نیز درج گردیده، با این وصف، نمی فهمم چرا انتظار می رود که حالا، آن هم صرفا به این خاطر که گویا در مقابل گروهی تیرانداز قرار داده خواهم شد، حرفهای خود را پس بگیرم! من نقطه نظرات خود را برای همه روشن کرده ام و حاضر نیستم که حتی سرانگشتی از این مواضع عقب نشینی کنم، چرا که می دانم حق با من است.

تصور می کنم که فردا سفری به کره مریخ خواهم کرد و اگر اینگونه شود بلافاصله آغاز به سازماندهی کارگران کره مریخ کرده و آنها را به 'IWW' متصل خواهم نمود. و ما ترانه های خوش گذشته را آنچنان بلند سر خواهیم داد که دانشمندانی که در روی کره زمین با تلسکوپهای خود نظاره گر کره مریخ هستند یک بار و برای همیشه نشانه ای قطعی دال براینکه کره مریخ واقعا مسکونی است به دست آورند.

در خلال مدتی که تا آن روز باقی است امیدوارم که شما چرخ مبارزه را در اینجا در حرکت نگاه دارنید. شما در راهی درست گام بر می دارید و باید که به حرکت خود ادامه دهید.

با وداعی صمیمی با تمام شورشیان واقعی و از اشعار بسیار معروف و تهبیح کننده جو هیل می تشکری گرم به خاطر کمک بزرگوارانه ای که توان از دختر شورشی "The Rebel Girl" کشیش و برده The preacher and the Slave و کیسی جونز، کک اتحادیه Casey Jones, the Union Scab نام برد.

دختر شورشی (۱)	دختر شورشی همونه	آره، آره	پورا که این
این دنیای غریب	پرا کارگرا مئه جواهر می مونه	دختر شورشی دستاش فسته	فریاد و کین
ن جور زن پیدا می شه	با فودش می آره دختر شورشی	از فرط زحمت	فریاد یک شورشی یه
مضی شون تو قصرای فیلی قشنگ	پرا کارگرا، پرا زنجیرا	از زخم کار	فریاد همون دخترک شورشی یه،
سا فوشکل و نرم	عزم و امید و	لباساش ساده	برگردان به فارسی از ا. بهرنگ
تکه ها، شاهزاده ها، فون آبی ها (۲)	یه دنیا فوشی	بی مال و مثال	۵ مارس ۲۰۰۲
مه شون فشک طلا	تو کارگرای صنعتی دنیا (۳)	اما تو سینه اش قلبی می تپه	
مه شون غرق صفا	تا همین حالا	گرم و پر بهار	<b>پاورقی ها:</b>
ی این دنیای ما	دختر شورشی کم زبوده تو صفوف ما	تنها و تنها	۱. جو هیل شعر دختر شورشی را در وصف الیزابت گرلی فلاین از چهره های برجسته و مبارز اتحادیه کارگران صنعتی جهان سروده است.
دنیای کارگرا	باید اما بیشتر بشه	پرا طبقه ش	۲. منظور تیره ترکه ی خانواده سلطنتی استکه از فرار خون شان بر خلاف بقیه آحاد جامعه، آبی رنگ است!
تنها یه زنه	تعداد این شورشی ها	پرا مردم ش	۳. منظور اتحادیه کارگران صنعتی جهان میباشد.
میشه بهش بگی	چونکه منگیدن	برای پیکار	
واقعی	واسه آزادی	مفت فریاد بی شره و میا	
ن زن واقعی یه شورشی یه	واسه برابری	تو کارگراها، کارفونه ها	
م اون، دخترک شورشی یه	عالی می شه وقتی که باشی	از ترس میزن به افتخار	
	وقتی بمنگی	وقتی میاد دختر شورشی	
	در کنار یک دختر شورشی	با مشت و با فریاد و کین	

## گزارش مراسم اول ماه مه در لندن

بزرگداشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر به ابتکار چریکهای فدایی خلق ایران در تاریخ شنبه چهار ماه مه مراسمی در لندن برگزار شد. در این مراسم، بست به یاد تمامی شهدای کمونیست و کارگر که جان خود را در مبارزه بر علیه نظام سرمایه داری و برای ساختن جهانی عاری از استثمار و استبداد فدا کردند، یک دقیقه سکوت اعلام شد. سپس سرود انترناسیونال بخش شد که جمعیت حاضر در سالن ضمن خواندن این سرود به زبان فارسی با آن همراهی کردند. پس از سرود انترناسیونال، پیام چریکهای فدایی خلق به مناسبت اول ماه مه به سمع حضار رسید. به دنبال پیام چریکها، هنرمند توانا ن گیلانی به سخن آمد و چندین ترانه سرود و آهنگ فولکلور گیلکی اجرا کرد که مورد توجه حاضرین قرار گرفت. گزارشی از وضعیت کار و زیست کارگران در ایران، توان مطالبی بود که در بخش بعدی برنامه توسط یکی از رفقا قرائت شد. در خاتمه قسمت اول مراسم، شعر "استثمار بس!" که یکی از سروده های کارگران منده معادن آسوری اسپانیاست به سمع حاضرین رسید.

قسمت دوم مراسم بزرگداشت اول ماه مه بار دیگر ن گیلانی به صحنه آمد و مجموعه متنوعی از ترانه سرودها و تصنیف های شمالی و خراسانی را به صحنه آورد. برنامه این هنرمند خلقی بار دیگر با تشویق فراوان از سوی جمعیت حاضر مورد استقبال قرار گرفت. در انتهای برنامه نیز، هنرمندان آذری به صحنه آمدند و به اجرای ترانه های آذری پرداختند. مراسم اول ماه مه با رقص و پایکوبی حاضرین به پایان رسید.

# گزارشی درباره بی عدالتی سیستم قضایی در امریکا (۲)

۲۰۰۰ یعنی زمانی که یک قاضی کالیفرنیا استفاده از آن را علیه یک متهم تنها به خاطر آن که وسط حرف وی پریده بود داد، زبانزد خاص و عام شد. مطالعه ای که در ژوئن ۲۰۰۰ منتشر شد، شواهد و جزئیات بیشتری را در مورد ماهیت زشت مجازات مرگ در امریکا به دست می‌دهد. این مطالعه که تحت عنوان یک سیستم درهم شکسته: درصد اشتباه در صدور احکام مرگ توسط گروهی از حقوق دانان و جرم شناسان در مدرسه حقوق کلمبیا منتشر شده، اولین مطالعه آماری پروسه تجدید نظر در جنایات بزرگ از ۱۹۷۳ به بعد است. این مطالعه بدنبال درخواست کمیته حقوقی مجلس سنا برای محاسبه درصد شکستن مجازات مرگ در دادگاه تجدید نظر فدرال در سال ۱۹۹۱ صورت گرفت. این مطالعه در ۱۹۹۵ تجدید نظر های ایالتی را هم دربر گرفت. این گزارش که تمامی موارد مجازات مرگ را در یک دوره ۲۳ ساله از ۱۹۷۳ تا ۹۶ دربر می‌گرفت، نشان داد که تقریباً ۷ مورد از ۱۰ فقره محکومیت به مرگ که از دادگاههای ایالتی صادر شدند، به خاطر رعایت نکردن عدالت در دادگاه، در دادگاههای تجدید نظر لغو شدند. با وجود این علیرغم وجود مدارک کافی در مورد اعدام افراد بی گناه و اهمیت حیاتی پروسه تجدید نظر، بیش از ۳۰ ایالت، حکم دادگاه عالی را که محدودیت زمانی غیرواقعی بینانه ای جهت پذیرش شواهد جدید پس از محکومیت اعمال می‌کند، به اجرا می‌گذارند. در بیش از ۱۲ ایالت، فرصت درخواست تجدید نظر سی روز یا کمتر است. علاوه بر این نیویورک تایمز گزارش داد که تعداد خطاهایی که برملا نشده اند، پس از مطالعه کلمبیا افزایش یافته اند، زیرا از اواسط دهه ۹۰، تعدادی از ایالات از پذیرش تجدید نظر خودداری کرده و پروسه اعدام را تسریع بخشیده اند. براساس همین گزارش، بسیاری از ایالات، واحدهای وکیل مدافعین عمومی ویژه را که قبلاً در تنظیم

بیماری های روانی است. براساس تحلیلی که اخیراً درباره مواردی از بدرفتاری پلیس به آنها اشاره شده، دادستانها در ۹۲ درصد موارد از تعقیب قضایی افسران متهم خودداری کرده اند و در مواردی که شکایت مربوط به استفاده بیش از حد زور توسط افسران پلیس بوده است، این نسبت به ۹۹ درصد می‌رسد.

صرفنظر از فساد و سوء استفاده در نیروی پلیس، نگاهی دقیق تر به نگرهبانان عدالت در درون خود دادگاهها، پرتو بیشتری بر این سیستم ناعادلانه می‌افکند. در آوریل ۲۰۰۰، دیوانعالی کشور امریکا اولین قانون مهم (EDPA Effective Death Penalty Act) درباره مجازات مرگ را از تصویب گذرانید. EDPA محدودیت های مهمی را بر حقوق زندانیان برای تجدید نظر در سطح دادگاه فدرال بوجود آورد. از ۱۹۹۸ به این سو، قوانین مربوط به حکم مرگ در ۳۸ ایالت اعمال می‌شود و در شش سال گذشته، به طور متوسط یک زندانی در هفته به مرگ محکوم شده است. هم اکنون ۳۵۰۰ نفر در انتظار مجازات مرگ به سر می‌برند. این تعداد دائماً رو به افزایش است. براساس آمارهای عفو بین الملل، آمریکا بیشترین تعداد منتظرین مرگ در دنیا را دارد. علاوه بر این، گرچه تقریباً ۵۰ درصد تمامی محکومین به مرگ در امریکا سیاه هستند، اما ۸۳ درصد کسانی که در سطح کشور اعدام شده اند، جرمشان کشتن فردی سفیدپوست بوده است. عفو بین الملل همچنین گزارش می‌دهد که سه مورد مشهود از اعدام رسمی جوانان کم سن و سال در ۱۹۹۸ رسماً در امریکا انجام شده و حداقل ۳۰ مورد از ۵۰۰ موردی که پس از برقراری قانون مجازات مرگ در امریکا در ۱۹۷۳ اعدام شده اند، افراد عقب مانده ذهنی بوده اند. عفو بین الملل همچنین درخواستی مبنی بر لغو استفاده از صندلی الکتریکی که ۵۰۰۰۰ ولت شوک الکتریکی به فرد وارد می‌کند را داده است. استفاده از این وسیله در ژوئن

سازمانهای حقوق بشر، گزارش جدیدی در مورد خشونت پلیس در ایالات متحده با عنوان فرار از عدالت و یا زیر عنوان وحشی گری و حساب پس دادن پلیس در ایالات متحده منتشر کرده اند. این گزارش ۴۴۰ صفحه ای که در جولای ۲۰۰۰ منتشر شد می‌گوید: وحشی گری پلیس یکی از موارد نقض حقوق بشر در امریکاست. این مساله در سطح کل کشور وجود دارد و ماهیت آن نهادی شده است. این گزارش همچنین نشان می‌دهد که چگونه این وحشیگری توسط دادگاهها و نهادهای متعدد دیگری که در واقع وظیفه شان کنترل کردن پلیس است، پنهان نگاه داشته می‌شود. علاوه بر این، گزارش جدید عفو بین الملل حقوق مساوی برای همه که اولین بخش از مبارزه بین المللی این سازمان در مورد رعایت حقوق بشر در امریکاست در اکتبر ۲۰۰۰ منتشر شده. این گزارش به موضوعات متفاوتی می‌پردازد از جمله: وحشی گری پلیس و دیگر سازمانهای اجرای قانون، سوء استفاده از زندانیان، استفاده ناعادلانه و نژادپرستانه از مجازات مرگ و به زندان انداختن کسانی که درخواست پناهندگی سیاسی کرده اند. الگوی مزمن و گسترده ای از تخلفات حقوق بشر در امریکا وجود دارد ... مردم، حتی هنگامی که هیچ تهدیدی به شمار نمی‌روند، کتک و اردنگی می‌خورند، مورد اصابت مشت و یا هدف تیر قرار می‌گیرند. اکثریت قربانیان را اعضای اقلیتهای نژادی یا قومی تشکیل می‌دهند. بسیاری از آنها کشته شده و یا به سختی مجروح شده اند و بسیاری مثله شده اند... این قربانیان نه تنها مظنونین به جنایت بلکه مردم بی گناهی را هم که دست به اعتراض به عملیات غیرقانونی پلیس می‌زنند، شامل می‌شود... سیاهانی که به خاطر جرایم بسیار کوچک دستگیر می‌شوند، مورد خشونت شدید و وسیع پلیس قرار می‌گیرند. از دیگر وجوه رفتار وحشیانه پلیس که در گزارش عفو بین الملل به آن اشاره شده،

درخواست تجدید نظر برای مردم فقیری که از عهده این مخارج هنگفت برنمی آمدند درست شده بودند، منحل کرده اند.

گزارش کلمبیا، دو نوع از خطاهایی که به اعاده اکثریت مجازات های مرگ منتهی شده اند، را مشخص کرده است:

۱. وکلای مدافع شدیداً بی صلاحیتی که حتی نگاهی به پرونده نینداخته اند و یا شواهد مهمی که نشان دهنده بی گناهی متهم و یا رهایی وی از مجازات مرگ را شامل می شدند، در نظر نگرفتند.

۲. پلیس یا دادستانهایی که چنین شواهد و مدارکی را کشف کرده اند، اما آگاهانه آن را مخفی نگه داشته و از دسترسی هیات منصفه دور نگاه داشته اند. خطاهای دیگر عبارت اند از: قضاتی که در مورد جریان دادگاه با رسانه های همگانی صحبت کرده اند و یا اطلاعات نادرستی به هیات منصفه داده اند، به زور اعتراف گرفتن از متهمین، حذف سیاهپوستان از هیات منصفه به هنگام محاکمه یک فرد سیاهپوست و یا گذاشتن خبرچین در زندانها برای شنیدن مکالمات بین متهمین و وکلای مدافعان. این گزارش صدها مورد از چنین خطاهای را در مورد مجازات مرگ افشا می کند. و با وجود همه این شواهد و مدارک، گرایش شدیدی در سرتاسر ایالات متحده برای هرچه بیشتر مشکل کردن درخواست تجدید نظر در مجازات های مرگ بوجود آمده است.

گزارش می ۹۹ عفو بین الملل تحت عنوان حقوق مساوی برای همه عامل اصلی در ماهیت ناعادلانه مجازات های مرگ در امریکا را نژادپرستی می داند. تبعیض نژادی در هر مرحله از پروسه دادرسی در امریکا راه را برای مجازات مرگ هموار می کند. از تمامی کسانی که در فاصله سالهای ۱۹۶۶ تا ۹۷ اعدام شدند، ۳۷ درصد را سیاهان تشکیل می دهند، در حالی که نسبت جمعیتی آنها تنها ۱۲ درصد جمعیت امریکاست. در ژوئن ۹۸، مرکز اطلاعات مجازات مرگ به این نتیجه گیری رسید که ۸۰ درصد احتمال دریافت محکومیت به مرگ تحت تاثیر مساله نژادی به مراتب بیش از درصد احتمال

مرگ و میرهای ناشی از بیماری های قلبی تحت تاثیر کشیدن سیگار می باشد.

بررسی که توسط Pitlsburg Post - Gazette صورت گرفته، نشان می دهد که صدها مورد از تخلف مامورین فدرال و دادستانها در مجازات مرگ وجود دارد، اما از ۱۹۷۶ به بعد، دیوانعالی کشور، قانونی را به مرحله اجرا درآورد که براساس آن تعقیب دادستانها را به خاطر تخلف از قانون و برخورد غیراصولی در مراحل دادرسی ملغی کرد. براساس تحقیقی که توسط شیکاگو تریبون صورت گرفته، حتی یک نفر از دادستانهای پرونده های جنایی هرگز به خاطر ارائه شواهد و مدارک دروغین و یا دیگر تقلبات و تخلفات از ادامه کار محروم نشده است. در واقع، بسیاری از دادستانهایی که مشمول این تخلفات شده اند، ترفیع درجه گرفته و به مقامات بالاتر رسیده اند. این مطالعه همچنین نشان می دهد که تکزاس، دهها مورد مجازات مرگ را بدون رسیدگی و تشریفات قانونی عادلانه انجام داده است. وکلای مدافع در ۴۰ مورد از مجازات های مرگ نه مدارک کافی به دادگاه ارائه داده اند و نه حتی بیش از یک شاهد را در پروسه رسیدگی به پرونده در اختیار داشته اند. یکی از این وکلای مدافع بعداً شهادت داد که او حتی نمیدانسته که می تواند از شهود در دادگاه استفاده کند. یک پزشک بیماریهای روانی که به دکتر مرگ معروف شده، پس از آن که در ۱۶۶ مورد از مجازات های مرگ شهادت داده، معلوم شد که قبلاً توسط آنجمن روانپزشکان امریکا به عدم صداقت و انحرافات اخلاقی محکوم شده بود. روانشناس دیگری شهادت داد که یک اسپانیایی تبار در واقع یک جانی بالقوه است.

حداقل در ۲۳ مورد، شاهد دادستان در دادگاه یک خبرچین بوده است (شهادتی که برای استفاده از مزایایی در زندان داده می شود و بنابراین به هیچوجه قابل اعتماد نیست). یکی از مشهورترین وکلای جنایی در تکزاس جوکانون بود که به خوابیدن در جریان دادرسی و سرعت بخشیدن به جریان دادرسی برای خوشایند قضات، شهرت دارد. در یک مورد در سال گذشته، یکی از قضات فدرال گفت: وکیل خواب آلود یعنی وکیل

بی وکیل. هر چند ایالت تکزاس به خوابیدن وکیل اعتراف کرد، اما نتیجه گیری نهایی اش آن بود که متهم از حقوق دادرسی کافی برخوردار شد، و باید اعدام شود. وکیل دیگری به خاطر حمله جنسی به دو دختر نوجوان به زندان افتاد و وکیل سوم که بعداً به مقام دادستانی ارتقاء یافت، در ارتباط با یک طرح اخاذی محکوم شد.

یک بررسی که در سطح کشور انجام گرفته، نشان می دهد که از ۶۲ محکومیت جنایی، دادستان از آنالیزمو برای بردن دادرسی استفاده کرده که می دانیم چنین مدرکی به هیچوجه قابل اعتماد نیست. یکی از متخصصینی که در دادگاهی در ایالت تکزاس احضار شده بود تا چنین شهادتی (مدرکی) به دادگاه ارائه دهد چارلز لینچ نام داشت. براساس گزارش Dallas Morning News لینچ در سال ۹۴ به خاطر افسردگی و افراط در نوشیدن الکل به بیمارستان روانی اعزام شده بود و در زمان دادرسی موقتاً آزاد شده بود تا بتواند مدرک مو را علیه متهم به دادگاه ارائه دهد. متهم در سال ۹۸ اعدام شد. دکتر "Erdman" متخصص دیگری بود که بارها توسط دادستان تکزاس برای شهادت در مورد مجازاتهای مرگ به دادگاه فراخوانده می شد. Erdman که در مورد شش نفری که تنها در دوران فرمانداری بوش اعدام شدند، شهادت داده بود، به ۷ مورد گزارش دستکاری شده و آزمایش موی دروغین خود شخصاً اعتراف کرد: تکزاس که مقام دوم مجازات اعدام را در کل کشور داراست، (یعنی ۴۵۷ نفر در مقایسه با کالیفرنیا که ۵۶۸ نفر است) ۲۰۰۰ نفر را از ۱۹۹۵، از زمانیکه بوش به فرمانداری این ایالت رسید به اعدام محکوم کرده است. تقریباً تمامی این افراد فقیر بودند و از وکلای تسخیری که به طور معمول جریان دادرسی را به نسبت ۱ به ۲۰ به دادستان می بازند، استفاده کرده بودند. بوش همچنین با لایحه سال گذشته که اعدام عقب ماندگان ذهنی را منع می کرد، به مخالفت برخاست. هم اکنون ۲۵ نوجوان در تکزاس در انتظار مجازات مرگ اند و در سطح کشور این تعداد به ۷۰ نفر می رسد. اگر از تکزاس به پنسیلوانیا برویم، می بینیم که در آنجا ۶۳ درصد زندانیان در انتظار مرگ را سیاهان تشکیل می دهند. ۹۰ درصد از ملیت های

تحت ستم اند و ۹۰ درصد آنان آن قدر فقیرند که قادر به گرفتن وکیل نیستند. فرماندار پنسیلوانیا، ۲۰۵ مجازات مرگ را از سال ۱۹۹۵ تا کنون امضاء کرده است که این رقم شش برابر تعدادی است که توسط دو فرماندار پیشین این ایالت در طول ۲۵ سال فرمانداری شان امضاء کرده اند.

طبقه حاکمه امریکا قبلا درس خود را در دغل بازار مکتب لیبرال دمکراسی خوب آموخته است. چرا که مناسبات اقتصادی و نظام سیاسی را به شدت از هم تفکیک نموده و جدا جلوه می دهد. در نتیجه، برابری رسمی وعده داده شده در شعار یک شهروند، یک رای (برابری سیاسی) در عمل به حفظ نابرابری حاکم در اقتصاد (نابرابری اقتصادی) دوام می بخشد. به این ترتیب و به عبارت دیگر، طبقه کارگر، حقوق سیاسی را در ازای قربانی کردن حقوق اقتصادی می پذیرد. لیبرال دمکراسی در ظاهر عادلانه به نظر می رسد، حال آنکه این شکل از دمکراسی در واقعیت امر صاحبان سرمایه را در تحکیم حاکمیت و تأمین منافع طبقاتی اش یاری می رساند. تصادفی نبود که در ۱۹۷۳، کمیسیون سه جانبه (یک تیم محرمانه مدیریت و برنامه ریزی از افراد صاحب امتیاز) به سرپرستی دیوید راکفلر - که نظیر سایر همپالگی هایش به خوبی متوجه تکیه و تأکید روزافزون توده های امریکا و اروپای غربی بر حقوق مدنی شده بود- بنیان گذارده شد. گزارش کار واحد عملیاتی کمیسیون سه جانبه در ارتباط با چگونگی مهار و کنترل دمکراسی ها در ۱۹۷۳ به این نتیجه گیری می رسد که اگر قرار است سیستم خودش، خودش را اصلاح کند، بنابراین وفور دمکراسی باید کاهش داده شود و نیز اینکه حوزه هایی که در آنها می توان به روشهای دمکراتیک اجازه عمل داد، محدودند. همچنین اینکه وقتی یک سیستم ارزشی که در شرایط عادی و در نفس خود مفید می باشد به حداکثر برسد، این سیستم دیگر الزاما و بالنفسه سودمند نخواهد بود. ما به این نکته دست یافته ایم که بپذیریم که رشد و توسعه اقتصادی (منظور بهبود شرایط زندگی مردم-م) به طور بالقوه حد و حساب دارد. همین مطلب در مورد حد و حصر دمکراسی سیاسی نیز صدق می کند. وقتی میزان دمکراسی

متعادل باشد، عمر دمکراسی بیشتر خواهد بود. از جمله لوایح پیشنهادی کمیسیون مذکور این بود که به رهبری سیاسی قدرت بیشتری داده شود تا اطلاعات را از دسترس مردم مخفی نگه داشته و بودجه های آموزشی را کاهش دهد چرا که بنابه عقیده این کمیسیون دمکراتیزه شدن سیستم آموزشی، توقعات مردم را بالا برده است. نیز این که سیستم آموزشی به جای آموزش بیشتر شهروندان، بیشتر به برنامه های آموزشی اشتغال به کار، بپردازد. بنابراین اظهارات این کمیسیون، ضربه پذیری حکومت دمکراتیک در ایالات متحده نه از تهدیدهای خارجی بلکه از پویایی درونی خود دمکراسی در جامعه ی فوق العاده تحصیل کرده، پرچوش و خروش و دخالت گر (در امور سیاسی- اجتماعی) ناشی می شود. به طور خلاصه آنکه، طرح پیشنهادی کمیسیون مزبور خواهان تأکید دوباره کنترل هرچه بیشتر نخبگان و گسترش بی تفاوتی عمومی در میان مردم از طریق باین آوردن خواستها و انتظارات طبقات فقیر و متوسط، و در همان حال خواهان افزایش قدرت رئیس جمهوری، تقویت همکاری های اقتصادی دولت و بخش خصوصی در برنامه ریزی های اقتصادی، محدودیت هرچه بیشتر مطبوعات و سر به راه و مطیع ساختن فعالین طبقه کارگر، بود. انتشارات دانشگاه نیویورک می نویسد: ترومن با همکاری... و به این ترتیب، طبقه حاکم امریکا، علیرغم آن همه های و هوی بیخودی در ستایش جامعه دمکراتیک، از سال ۱۹۷۳ و با حدتی فزاینده از ۱۹۸۹ به این سو پاشنه آهنین اش را هم با شتاب و هم به طور گسترده بر زمین سفت کرده است تا تفسیر جدید و آبدیده اش از دمکراسی را به کرسی بنشاند.

اقدامات انجام شده بعدی از زمان ارائه اولین پیشنهاد در کمیسیون سه جانبه که جیمی کارتر بیش از رئیس جمهور شدنش از اعضای موثر آن و راکفلر رئیس افتخاری دائمی آن بود در سرتاسر این گزارش مشهود است. در تمامی طول این دوران جنگ طبقاتی (چه آن را نئولیبرالیسم بنامیم و چه جهان روایی یا خصوصی کردن تمامی کره زمین)، کاملا آشکار است که تضاد آشتی ناپذیر بین طبقات و نیز تضاد میان خود طبقه حاکم (چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی) تشدید شده است. طبقه حاکم امریکا برای تقویت موقعیت برتر کسب سودش در جنگ جهانی برای به دست آوردن بازار، منابع، استثمار کار ارزان و کنترل منابع نفت، هرچه بیشتر برای جنگ آماده شده است. و این امر به معنای اعمال کنترل هرچه بیشتر بر طبقه کارگر بوسیله میلیتاریزه شدن جامعه و پائین آوردن سطح

زندگی کارگران است. حقوق مدنی، که طبقه کارگر با نبردها و قربانی دادن های فراوان بدست آورده است، تنها زمانی که با منافع استراتژیک طبقه حاکم در تباین نیست، تحمل می شود. معهدا نظم جدید جهانی شان (یعنی نظم امروز) بوی دیگری می دهد. بقای سرمایه داری هرگز به جامعه مدنی وابسته نبوده و تا آنجا که به حقوق مدنی مربوط می شود، می بینیم که با چه شتابی طبقه کارگر متروپل را در گور بی صاحب حقوق مدنی مدفون می سازند. سرنوشتی که هم زنجیریان آنان در کشورهای پیرامونی، بیش از یک قرن از آن رنج برده اند.

پالین

## پیام فدایی و خوانندگان

### امریکا

ر-م  
بادرودهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم از اینکه ما را در جریان سمینارهایی که در محل اقامت تان برگزار میشود، گذاشته اید، سپاسگزاریم. در مورد تأخیری که در دریافت نشریه روی می دهد باید بگویم که تلاش ما هم همواره این بوده تا نشریه هرچه زودتر به دست خوانندگان اش برسد. به امید فائق آمدن بر مشکلاتی که در این زمینه وجود دارد.

### انگلستان

دوست عزیز مصطفی! با سلامهای گرم. نامه تان را دریافت کردیم. از قرار در ارسال این نامه اشتباهی رخ داده چون نامه به آدرس ما فرستاده شده. اما شما خواستار نشریات و اطلاعاتی از سازمان مجاهدین شده اید. بنابراین بهتر است جهت دریافت این اطلاعات به خود آن سازمان نامه بنویسید. موفق باشید.

### دانمارک

ر-الف  
با درودهای انقلابی. در این فاصله دو نامه از شما به دستمان رسیده. با توجه به تغییر آدرس تان نشریات از این به بعد به آدرس جدیدتان ارسال خواهد شد. موفق باشید.

### قبرس

ر-م  
با درودهای انقلابی. نامه تان رسید. امیدواریم که باز هم بیشتر از وضع خود برابمان بنویسید.

# گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۶)

به خاطر انبوه شمشادها دید دسته کوه از اطراف خیلی محدود بود و سه نفر از رفقا برای شناسایی عملیاتی و ارتباط گیری با پشت جبهه روستایی حرکت کردند. هنوز مدت زمانی از حرکت آنان نگذشته بود که اطلاع دادند عده ای مسلح و مشکوک در حرکت دیده شدند و رفقا برای معلوم کردن اوضاع به سوی آنها شتافتند با تیراندازی متقابل و صحبت کردن ها معلوم شد که از مجاهدین هستند. پس از خاتمه درگیری قرار بر این شد برای شناسایی یکدیگر و جلوگیری از درگیریهای مجدد علامت رمز مابین طرفین گذاشته شود. حرکتها برای تماس گیری برخلاف گذشته با تیم های مسلح و با تجهیزات کامل نظامی صورت می گرفت. رفقای دسته کوه پس از شنیدن احتمال زنده بودن رفیق بهروز برای عملیات جاده ساری - شاهی تدارک دیدند که مساله گروگانگیری احتمالی کسی از رژیم و معاوضه رفیق هم نقش بازی می کرد. به هر حال دسته کوه مدت مدیدی را بعد از عملیات شیرگاه در یک منطقه محدود به دور خود می چرخید و قرار شد که پس از پایان عملیات جاده ساری - شاهی منطقه را ترک گویند. وضع هوا هم در این مدت خراب بود. در طی شناسایی برای عملیات جاده ساری - شاهی افراد بسیج از رفت و آمدهای مشکوک در روستاهای اطراف متوجه حضور دسته کوه شده بودند. پس از اجرای مراسم عید نوروز، با حضور تمام رفقا طرح حمله برای راه بندان جاده ساری - شاهی ریخته شد که دوم فروردین بود. روز بعد ۱۲ نفر برای عملیات مشخص شدند و با گرفتن بعضی از ملزومات و اعلامیه ترور انقلابی سفیر آلمان غربی به سوی هدف حرکت کردند. یک شب را در آن نزدیکیها به سر بردند. فردای آن روز حرکت به سوی جاده شروع شد. عملیات راه بندان جاده ساری - شاهی با اعدام سه نفر از افراد سپاه و بسیج و پخش اعلامیه توضیح مواضع چریکها انجام شد و گروه

دستبرد به دام افتاد. در جلسه ای که گذاشته شد نظرات مختلفی مطرح گردید و سرانجام او را از دسته کوه اخراج کردند. البته یک نفر دیگری هم در این مساله شریک بود. پس از پایان بحثها، با توجه به بی قراری های مستمر و مداوم رفقای ترکمن که در حدود سه ماه در دسته کوه مشکلاتی ایجاد می کردند همه آنها به اضافه شش رفیق دیگر که ضعفها و کاستی هایی را با خود حمل می کردند به شهر فرستاده شدند. بدین ترتیب گروه کوه با کاستن از کمیت می خواست به کیفیت بالاتری دست یابد. رفیق معاون فرمانده برای حل پاره ای از مسائل تشکیلاتی قرار شد به شهر اعزام گردد و اجرای قرار توام بود با دریافت دارو، مهمات، وسایل نظافت، پوشاک، آذوقه و مقداری کتاب که حمل آن از عهده رفقا بر نمی آمد که با انبارک زدن موقتی وسایل اضافی را مخفی کردند. از طریق رادیو و خبرگزاری های داخلی و خارجی فهمیدیم که رفقای شهر (تیم های چریکی شهری) به ترور انقلابی سفیر آلمان غربی در ۱۹ بهمن ۶۰ اقدام نموده اند که از طریق شهر تأیید شد. بازگشت رفقا از سر قرار با گم شدن آنها به مدت یک روز توام بود و بعدها معلوم شد که نیروهای رنجر (کلاه سبزهها) تا فاصله دو ساعتی از محل اجرای قرار آمده اند. به محض رسیدن به دسته کوه، رفقای مسئول، گزارش شهر را به رفیق فرمانده دادند و معلوم شد که ما در شهرهای سنندج و تهران دچار ضربات سختی شده ایم. در ضربه تهران رفیق بهروز (۱) (عبدالرحیم صبوری) و رفیق فرامرز (۲) را به کاروان شهدای خلق تقدیم کردیم. البته تا آن لحظه مشخص نشده بود که رفیق بهروز به شهادت رسیده یا زنده دستگیر شده است. با مشاهده دو نفر که با رفقا آشنایی قبلی داشتند مجبور شدیم محل جدید را پس از برگزاری جلسه یادبودی به خاطر این ضربه ناگوار و غیرمنتظره ترک کنیم. با استقرار در محل جدید

آنچه که در زیر می آید، ششمین قسمت گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل حبشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای جنبش و همچنین بزرگداشت خاطره رفیق انقلابی اسماعیل حبشی صورت می گیرد. بخشهای قبلی این گزارش در شماره های پیشین "پیام فدایی" به چاپ رسیده است.

## "ادامه در شیرگاه و ضربه بزرگ"

بعد از عملیات شیرگاه و شناسایی رفقا برای تعویض محل استقرار، دسته کوه به طرف شرق حرکت کرد. فاصله دسته کوه تا سوته سرا یک ساعت شده بود. تأثیر عملیات شیرگاه در سطح وسیعی در شمال پخش شده بود. در این مدت دسته کوه در منطقه با مردم بومی از قبیل گالشها جوش خورده بود و یک مورد هم ارتباط با یک روستایی مطرح بود. برخلاف گذشته ارتباطات با گالشها موقتی و مشروط نبود. این بار ما به طور دائمی از آنها آرد و ماست، کره و برنج دریافت می کردیم. تجربه به دست آمده در این مدت حاکی از این بود که دسته کوه می تواند با مواد غذایی خام مایحتاج روزانه خود را در مورد حمل و نقل و حجم آن به نحو بهتری حل کند. حیوانات از قبیل لوبیا، عدس، لپه، جو و گندم برای آش به صورت دائمی به جای تن های دریافتی از شهر مصرف میشد. بعد از شهید شدن رفیق مهدی، دستبردها به مواد غذایی به وضع اسفباری دسته کوه را عذاب می داد و ادامه داشت. تا اینکه یک شب با برنامه حساب شده یک نفر در حال



عملیاتی همان شب به طرف محل استقرار دسته کوه برگشتند. باران و برف به شدت باریدن گرفت. به خاطر عود کردن مریضی رفیق علی حرکت گروه عملیات دچار کندی شد و گروه عملیات برای رفع خستگی و گرسنگی خود و استراحت رفقا در گاوبنه ای اسکان یافت که صاحبان آنها هم بودند. پس از مدتی افراد بسیج محلی رسیدند و درگیری ایجاد شد. اینطور به نظر می رسید که دو نفر از افراد بسیج کشته یا زخمی شدند. گروه عملیاتی هنوز تصویری از حمله دشمن در این شرایط را نداشت. به دلیل این درگیری و از آنجا که متوجه شدیم در جنگل اطراف تیراندازی شدیدی در جریان بوده است. رفقا دو دسته شدند قرار شد یک دسته تا نزدیکی های محل استقرار بروند و بقیه رفقا در مکانی دورتر از آنها مانند ما به دشمن کم بها می دادیم و هنوز هم در تصور ما نمی گنجید که امکان حمله از جانب دشمن باشد. گروه اعزامی به سمت محل استقرار ما در همان شب متوجه ضربه خوردن رفقای باقی مانده در محل استقرار شد و صبح زود خود را به محل رفقای دسته دوم رساند و جریان را گفت ما طبق قراری که با مجاهدین داشتیم سعی کردیم از کانال آنها از شدت ضربه مطلع شویم ولی اطلاعات آنها هم در همان محدوده اطلاعات ما بود. رفقا هوشنگ و جعفر برای کسب اطلاع بیشتر به محل استقرار دسته کوه نزدیک شدند که حمل جنازه ها و سرباز نگهبانی را مشاهده کردند و به سرعت بازگشتند و اطلاع دادند که دیدیم که فقط چهار جسد به شهر برده شده است. با استقرار در یک گاوبنه منتظر اجرای قرار با شهر و آمدن رفیق معاون فرمانده شدیم تا هم گزارش عملیات داده شود و هم تصمیمات مقتضی گرفته شود. دو نفر برای اجرای قرار احتمالی رفقا ضربه خورده رفتند و بی نتیجه بازگشتند در این جا بود که ما دقیقاً متوجه شدیم که طبق مشخصات داده شده از طرف اهالی بومی، رفقای ما شهید شده اند. بار دیگر محل ضربه به وسیله سه رفیق دیگر شناسایی شد و گفتند که رفیق جلیل بر درختی صلیب وار آویزان است. حرکت دسته جمعی به محل استقرار قبلی برای دفن جسد رفیق جلیل و کسب اطلاعات بیشتر با درگیری یک فرد مسلح که مجاهدین بعدها ادعا داشتند که از دوستانشان بوده است بدون نتیجه

ماند ما حتی فرصت نکردیم به تنها انبارک وسایل پوشاک و کوله و کیسه خواب دسترسی پیدا کنیم. هنوز روحیه ها خوب بود در حین بازگشت، ما به محل اسکان سربازان و سپاه رفتیم و باقی مانده ته قمقمه ها که در آنجا بود را جمع کردیم در این ضربه خوردن تمام تجهیزات، کوله ها و کیسه خوابها، آذوقه، تسلیحات از قبیل گلوله های نارنجک انداز، نارنجک دستی، مهمات اضافی، مواد منفجره، چهار قبضه کلاشینکف، چند قبضه کلت، دو قبضه ژ-سه و مقداری از اسناد درون گروهی به دست دشمن افتاد. در این زمان مشورت و تبادل نظر جمعی همیشه صورت می گرفت. ما باید به انبارک دسترسی پیدا می کردیم که از لحاظ آذوقه و پوشاک و دارو و سایر مایحتاج مکفی شویم. ولی انبارک ها در محدوده محل استقرار قرار داشتند. به هر حال قرار شد برای آوردن مهمات و دارو و غذا به انبارک نزدیک جاده سری بزینیم. سه نفر از رفقا (هوشنگ، ناصر و...) برای حرکت آماده شدند. روز بعد هوشنگ و رفیق دیگر بازگشتند و گفتند که ناصر را گم کردیم و انبارک که به طور سطحی در نزدیکی جاده محل اجرای قرار جاسازی شده بود به وسیله عده ای ناشناس تمام محتویات آن برده شده بود. هر کس اظهار نظری می کرد. بعضی ها احتمال می دادند که او پیگیری و تحمل این وضع را نداشته و رفته است. با گم شدن ناصر که مسئول نظامی دسته چریکی بود ضربه روحی سختی به باقی مانده دسته کوه وارد شد. تماس گرفتن مجدد با شهر و آوردن نیروی جدید برای ما در چنین شرایطی مقدور نبود. در نتیجه با اجرای چند قرار برای پیدا کردن رفیق ناصر که نتیجه نداد مایوسانه به سوی مغرب حرکت کردیم و راه بازگشت به طرف جاده هراز را در پیش گرفتیم. ما در این مدت بیشترین سعی را در مخفی کاری برای بقای خودمان می کردیم. ارتباط ما با جهان خارج قطع شده بود و هیچگونه خبری از وضع ضربه و انعکاس آن در جامعه و عملیات انجام شده نداشتیم. ناچار شدیم یک رادیوی کهنه خریداری کنیم که آنهم به درد ما نخورد. حرکت به طرف جاده هراز در بین راه مصادف بود با مریض شدن سخت رفیق هوشنگ که راهنمای ما بود. ضربه روحی سوم، عده ای از رفقا را به گریه واداشت. با توقف دو روزه در قسمت شرقی جاده

فیروز کوه وضع جسمی هوشنگ بهبود یافت. این بار شناسایی در کار نبود. حرکت کلا بر اساس شناسایی های قبلی صورت می گرفت. بار اول به یک گالش برخورد کردیم که قصد فروش کره را داشت چون رفیق هوشنگ طوری وانمود کرد که پاسدار هستیم از فروش کره خودداری کرد. ما راه را به خاطر وضع روحی رفیق هوشنگ و دیگران عوضی رفته بودیم. به طوری که به نزدیکی های شیرگاه و محل دفن رفیق مهدی رسیدیم. تمام هدف ما رسیدن به جاده هراز بود. یک روز غروب جاده فیروزکوه را قطع کرده و با عبور از رودخانه و از دست دادن فانوسقه و مهمات یک رفیق خود را به طرف غرب جاده فیروز کوه رساندیم. به منطقه "لپور" قدم گذاشتیم روزی ۸ الی ۱۰ ساعت راهپیمایی می کردیم. گرفتگی و مه آلود بودن هوا باعث سلب حرکت ما بود. موقعی که هوا صاف می شد. با دیدن ارتفاعات معدن آلاشت مسیر کلی را تشخیص دادیم. ولی در جزئیات راه دچار اشتباه می شدیم. ناچار بودیم که شبها از آبادیهای مسیر خود بگذریم. مخفی کاری در این حرکت بازم به شدت در جریان بود. ولی به خاطر عدم شناسایی منطقه و وضع روحی خودمان تاکتیکهای ما خنثی می شد. در نتیجه با دیده شدن به وسیله چند نفر از افراد بومی تعداد ما و مسیر حرکت ما به وسیله جاسوسان محلی به سپاه گزارش داده می شد و این را خودمان از تجربیات قبلی درک می کردیم. یک شب در گاوبنه ای خالی مشغول استراحت بودیم که یک رفیق گفت که با توجه به سرو صدای سگ و آمد و رفت های مشکوک احتمال آمدن بسیجی ها و سپاه هست. در نتیجه حرکت شبانه و ناخواسته را آغاز کردیم که باب میل ما نبود. از رودخانه "بابلک" گذشتیم و به طرف "گلیا" می رفتیم. صبح زود و در هوای مه آلود با دسته ای از گشتی های دشمن که در حدود ۲۰ نفر تخمین زده می شد، مواجه شدیم. با اینکه در تیر رس ما بودند ما نخوستیم درگیری ایجاد نمائیم. کمبود آذوقه، خستگی و عدم شناسایی منطقه و مهمتر از همه وضع روحی افراد باقی مانده و حفظ این افراد عواملی بودند که ما را از درگیری و می داشت. به خاطر مه آلود بودن هوا و حرکت شبانه از راه آمده بدون توجه بازگشت می کردیم و باز به طرف شرق می رفتیم. برای استراحت در یک

گاوینه مسکن گزیدیم. موقع پخش غذا بود که صاحب گالش بنه سر رسید پس از بحث با او متوجه شدیم که در دو ساعتی شیرگاه هستیم و متوجه شدیم که با دو روز راهپیمایی از معدن آلاشت گذشته به نهراسب می رسیم. کلی ناراحت و پکر شدیم. برخورد گالش لیوری بیشتر ما را ناراحت کرد این منطقه بدترین منطقه ممکنه در حرکت ما بود. ولی بعدها از خود انتقاد کردیم که چرا برخورد اصولی با گالش نکردیم. در صورتی که وضع غذایی ما خراب بود ما برای تهیه غذا جدی برخورد نکردیم. می بایستی از گالش به زور هم شده آذوقه می گرفتیم. اوحی ما را دست انداخته بود. در هر صورت باز در جهت حرکت خودمان به طرف هراز به راه افتادیم. کمبود غذا و وضع روحی به قدری از انرژی ما کاست که توان حرکت به کلی از ما سلب شده بود. در هیچ دوره ای به چنین وضعی در حرکت دچار نشده بودیم. هوا مه آلود و بارانی بود. جیره بندی غذا سخت و شدید بود. مدتی بعد که هوا خوب شد انگار ما دوباره زنده شدیم. صحبت‌های ما در این مدت بیشتر در مورد گم کردن راه بود. برخوردهایی با هم پیش آمد که از عصبانیت بود. در این مدت هیچ جلسه ای نداشتیم بعد از دو روز راهپیمایی به یک آبادی خالی رسیدیم که در پیدا کردن مسیر حرکت به رفیق هوشنگ کمک کرد. چونکه قبلا او با رفیق شهید مهدی جهت اجرای قرار به اینجا آمده بودند و یک خانه آتش گرفته هم نشانه آشنا بود. ما با جاده ماشین رو که به معدن و امام زاده حسن می رفت و در دو نقطه آن سپاه و ژاندارمری مستقر بود فاصله زیادی نداشتیم و در این جا بود که هوشنگ رفیق فرمانده یا همان معاون فرمانده سابق را به عدم قاطعیت متهم کرد و تضادهای درونی و فاصله سلیقه ها بیشتر آشکار شد. عده ای از رفقا به حرکت هرچه سریعتر تاکید می ورزیدند. ولی عده ای دیگر معتقد بودند که دشمن نمی تواند این قدر سریع نیروها را بسیج کند. به هر حال ما به صورت روال قبلی حرکت می کردیم و حتی در بعضی مواقع سریع تر از گذشته هم راه می رفتیم، خوردن غذای فراهم شده بعضی ها را دچار عارضه استفراغ و خون ریزی معده کرد. در اینجا تا توانستیم کوله ها را برای حرکت بعدی پر کردیم و یک دیگ

جدید مناسب با خود برداشتیم. حرکت بعدی و مسیر آن تا اندازه ای برای همه آشنا بود. به دامنه های کوههای گلیران و نراسب رسیده بودیم که به یک گالش برخوردیم و از او کره گرفتیم او فهمید که ما فراری هستیم و بطور تصادفی با یک گالش دیگر برخوردیم که ما را مسلح دید. در آبادی گلیران بود که طرح و بحثهای مربوط به آینده مورد تبادل نظر رفقا قرار گرفت. در این جا ما فرصت یافتیم که استراحت کنیم. از هر لحاظ خود را آسوده می دیدیم. به طرف زمین لرز حرکت نمودیم و پس از اینکه دو روز در زمین لرز ماندیم به خانه ای که از این محل فاصله داشت رفتیم. در آنجا جلسات و نشستها شروع شد و معلوم شد که چقدر اختلاف نظرها زیاد است و حتی امکان شکل گیری پروسه جدایی هم داده شد. ولی از زبان کسی برای رفتن حرفی در نیامد. با ماندن در اینجا برنامه تاکتیکی حرکت آینده مورد بحث قرار گرفت و منطقه عملیاتی در محدوده نور تعیین شد. در این نشست ها ارتباط گیری با شهر و تعیین حرکت تاکتیکی در سرلوحه کار دسته کوه قرار گرفت و برای اولین بار صحبت شد که فرماندهی جدید مورد قبول نیست و عدم قاطعیتش از طرف رفیق هوشنگ مطرح شد. البته در بعضی موارد موضعی که رفیق حمید می گرفت با رفیق هوشنگ هم نظر بود. هوشنگ گفت تا زمانی که معلوم شود که رفیق مسعود شهید نشده است من او را فرمانده می شناسم. البته رابطه ای که بین رفیق هوشنگ و شهید مسعود برقرار بود رابطه ای فردی و عاطفی بود. او خیلی تحت تاثیر رفیق مسعود بود. البته موضع اغلب رفقا این بود که مسئولیت رفیق فرمانده جدید از طرف رفیق مسعود و سازمان از قبل معلوم شده بود. به هر حال در این مدت رفیق حمید و هوشنگ هرگونه اظهارنظر را منوط به شرایط و حرکت کلی سازمان کرده و اظهار داشتند که ما شناختی نسبت به نظر سازمان نداریم و نمی توانیم تصمیم بگیریم. از جانب رفیق فرمانده جدید اظهار نظر شد که من تمام خصوصیات سازمان را می دانم. من می دانم که سازمان چه توانایی هایی دارد، اگر رفیقی اعتماد ندارد یک مساله دیگر است. حرکت دسته کوه بایستی از جانب رفقا معلوم می شد تا گزارش سازمانی درباره اوضاع گذشته و جاری

داده می شد. با تبلیغی که از موضع ناصر بر می خواست این نظر در بعضی از رفقا جا افتاده بود که باید رفیق دیگری که کار آزموده تر باشد برای گسترش جنگ انقلابی حتما به جنگل بیاید و گرنه پیشبرد حرکت در جنگل کار این چند نفر با این کیفیت و کمیت نیست و رفیق مجید حتی درباره حرکت مبارزه مسلحانه می گفت که یک نفر هم می تواند به سازماندهی مسلحانه اقدام بکند. نتیجه بحث کلا چنین بود: افراد جدید از طرف رفقای شهر درخواست شود که رفیق... باید در آن باشد. برنامه ما در این مدت ابتدا تامین وسایل از قبیل کوله و کیسه خواب و افراد جدید آموزش دیده از کردستان در اولین تماس با شهر از طریق جاده هراز بود. برای حرکت به سوی شلینگه چال تدارک دیده شد. پس از مستقر شدن در این محل رفقای ماموریت یافتند که به نراسب رفته و کوله های اضافی و کیسه خواب را از خانه ای بردارند. و بعدا به انبارک داخل گاوینه سر بزنند و در آنجا پنج اسلحه ام - یک و یک یوزی، سه کوله مستهلک را بیاورند. البته در طی حرکت به طرف غرب ما با کمبود کوله و کیسه خواب و سایر لوازم شخصی مواجه بودیم. از کیسه خوابها و کوله ها به صورت دو نفره استفاده می شد. بعد از انجام کارهای لازم و عبور از بیجار رود به زیر قیل بند رسیدیم و در زیر آن به خاطر بارندگی هوا یک شب ماندیم. در اینجا برخوردها شخصی و عصبی زیاد بود که در طول مدت حرکت در کوه سابقه نداشت. با اولین تذکر رفقا پرخاش می کردند. رفیق علی و ... در تماس دائمی با فرمانده بودند و این خود در تصور بعضی ایجاد فراکسیون می کرد. در این جا حتی به طور شخصی صحبت‌هایی شده بود که امکان رفتن جعفر، هوشنگ و یک رفیق دیگر هست. رفیق حمید به ظاهر همیشه ناظر بی طرف بود. در یکی از روزها در جلسه ای درباره علت عدم برخورد فعال از جانب حمید صحبت شد، چنین مطرح شد که او در مورد فرماندهی حرف دارد و این مساله خود وضع درونی را متشنج تر می کرد. به هر حال نتیجه این شد که به این حرف بخودی خود جای ایرادی نیست ولی چون در جمع مطرح شده است به رفیق حمید انتقاد وارد است که او هم قبول کرد. با حرکت‌های شبانه بعدی خود را به قسمت شرقی جاده هراز رساندیم و در جای قدیمی یا

همان محدوده اولیه مستقر شدیم و در آنجا یکی از رفقا به شهر رفت.

## "جمع بندی ادامه حرکت تا ضربه خوردن دسته کوه"

۱. با رفتن عده ای از رفقا که به دلایل مختلف نمیتوانستند در دسته کوه زندگی و مبارزه کنند هرچند کمیت پائین آمد ولی کیفیت دسته کوه به طور محسوس بالا رفت و انسجام بیشتری به وجود آورد. قبل از ضربه تعداد ۱۷ نفر بود.
۲. پشت جبهه روستایی وسعت بیشتری پیدا کرد و کارآیی بیشتری یافت که البته یک پشت جبهه سازمان یافته نبود و به عناصر هوادار و مخالف رژیم محدود بود. پشت جبهه شهری در این مدت نیازهای دسته کوه را به خوبی برآورده کرده بود.
۳. رابطه با اهالی بومی بیشترین حد خود را تا کنون داشت به طوری که مسایل شناسایی و اطلاعاتی و آذوقه سریع حل می شد و دیگر اصراری در مخفی نمودن هویت دسته کوه نبود و همه جا به طور مسلح ظاهر می شدیم.
۴. در ابتدای ورود به منطقه شیرگاه وضع غذایی نامناسب بود (و اوج دستبرد ها) ولی به مرور زمان به نحو مطلوبی حل شد.
۵. به علت انجام چندین عملیات و تماس بیشتر با توده ها دشمن حساسیت شدیدی نشان می داد. و چندین بار نیروهایش تا نزدیکی های محل استقرار دسته کوه آمده بودند. تحرکات دشمن شدت بیشتری یافت که مورد درگیری با عناصر رژیم بعداز عملیات جاده ساری - شاهی و مورد اعزام گشتی های رژیم بعداز ضربه از مهمترین نمونه های آنهاست.
۶. عملیات جاده ساری-شاهی در سطح وسیعی در شمال منعکس شد و به علت مسافرت

مردم در ایام عید این عملیات در نقاط دیگر هم بی تاثیر نبود.

۷. مساله دستبرد به مواد غذایی در ابتدا به شکل حادی درآمده بود که سبب اخلاص در روابط درونی شده بود و بعد از ضربه به علت وضع روحی برخوردها عصبی و پرخاش گرانه بود. در جلسات انتقادی و آموزشی تعیین برنامه حرکتی بعداز ضربه و نحوه ارتباط با شهر مورد بحث واقع می شد.
۸. به علت ارتباط گسترده با اهالی بومی که خود سبب رد دادنهای فراوان و تسهیل کسب اطلاعات بیشتر دشمن بود و توجه نکردن به مسایل امنیتی از قبیل: توقف بیش از حد، کمیت محدود، آتش و دود کردن زیاد و غیره موجب شدند که سیستم دفاعی مناسب نبوده و با وضعیت جدید مطابقت نداشته باشد و یکی از علل اصلی ضربه بزرگ، نداشتن کمین در آن روز بود.
۹. به خاطر محدود بودن منطقه و وجود رفقای آشنا به محل در مورد شناسایی اشکالات جدی وجود نداشت.
۱۰. هوا در این مدت بیشتر برفی و بارانی بود.
۱۱. یک مورد برخورد با مجاهدین داشتیم که نتیجه آن گذاشتن یک اسم رمز بین طرفین برای جلوگیری از برخوردهای احتمالی بعدی شد.
۱۲. ناگوارترین حادثه تاریخ چند ماهه کوه شهادت با ارزش ترین رفقای دسته کوه.

ادامه دارد

### پاورقی ها:

۱. چریک فدایی خاق رفیق عبدالرحیم صبوری (بهرروز) متولد بابل و دانشجوی مدرسه عالی ارتباطات تهران از هم زمان و هم دادگاهی رفقای کبیر شهید مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی بود که در رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به حبس ابد محکوم شد. در زندان به

منابه یکی از مدافعین فعال تئوری مبارزه مسلحانه فعالیت خستگی ناپذیر داشت و در زمینه عملی و مبارزاتی درون زندان نیز به عنوان یکی از چهره های جنبش نوین کمونیستی جلوه کرد. به دنبال اوج گیری مبارزات توده ای در سالهای ۵۷-۵۶ به وسیله توده ها از زندان آزاد شد. از همان ابتدا با مرزبندی قاطع و محکمی که بر علیه انحرافات نظری و عملی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران داشت به مقابله با رهبری منحرف سازمان برخاست. در سال ۵۸ (خردادماه) به همراه چریکهای فدایی خلق رفقای چون اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در اعلام موجودیت جریان چریکهای فدایی خلق ایران نقش فعالی داشت و به عنوان یکی از رفقای کمیته مرکزی مبارزات پربار عملی و نظری اش را تا سال ۶۰ در این جریان تداوم بخشید. در اوایل سال ۶۰ به همراه رفیق کبیر محمد حرمتی پور انشعابی را از تشکیلات چریکهای فدایی خلق سازمان داد و به عنوان یکی از رهبران جریان منشعب که چفخا(آرخا) نامیده می شد فعالیتهای مبارزاتی اش را تداوم بخشید و سرانجام در اسفندماه سال ۶۰ در طی یک درگیری نابرابر با مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در تهران به شهادت رسید.

۲. چریک فدایی خلق رفیق علی اصغر زندیه (فرامرزی) متولد تهران که جهت ادامه تحصیل به آلمان رفته بود. یکی از فعالین جنبش دانشجویی خارج از کشور (کنفدراسیون) و از هواداران فعال سازمان چریکها در آلمان بود. تحت تاثیر جنبش توده ای سالهای ۵۶-۵۷ به منظور ادامه فعالیتهای مبارزاتی به ایران بازگشت و از همان ابتدا به صفوف چریکها پیوست. در طی آموزش سیاسی- نظامی در کردستان به علت انفجار دینامیت سه انگشت دست راستش را از دست داد. برای مداوا روانه تهران شد که در مسیر راه دستگیر و روانه زندان تبریز گردید. در جریان مراجعه به بیمارستان جهت مداوا به کمک تشکیلات تبریز چفخا موفق به فرار گردید. رفیق فرامرزی با پیوستن مجدد به تشکیلات هم چنان با روحیه ای عالی به فعالیتهای مبارزاتی اش تداوم بخشید. در جریان انشعاب با (آرخا) همراهی نمود و به دلیل توانایی هایش به عضویت تشکیلات آرخا درآمد و سرانجام در اسفند ماه سال ۶۰ به همراه رفیق صبوری در یک درگیری نابرابر با مزدوران رژیم در تهران جان باخت.

**مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!**



## پیامها و اعلامیه های چریکهای فدایی خلق ایران

### پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت روز جهانی کارگر!

اول ماه مه روز همبستگی جهانی طبقه کارگر است. این روز در شرایطی که محدودیت قانونی کار روزانه به ۸ ساعت، به عنوان نخستین شرط رهایی طبقه کارگر تاقی می شد و کارگران اروپا و آمریکا نیروهای خود را به صورت آرنش واحدی جهت رسیدن به این نزدیکترین هدف واحد گرد آورده بودند. به منابه روز جهانی طبقه کارگر شکل گرفت.

در این روز، کارگران با برگزاری میتینگها و نمایشات اعتراضی، اتحاد و همبستگی خود را به نمایش گذاشته و دستاوردها و بیروزیهای مبارزاتی شان را جشن می گیرند. اول ماه مه روزی است که کارگران سراسر جهان با تاکید بر خواستهها و برنامه های آینده خویش، یاد شهدای قهرمان طبقه کارگر در رزم دلاورانه این طبقه برعلیه ظلم و ستم و استثمار را گرامی می دارند.

امروز کارگران جهان در شرایطی اول ماه مه را جشن می گیرند که جنبش کارگری در سراسر دنیا علیه سرمایه فراز و نشیبهایش به دستاوردهای قابل توجهی دست یافته و کارگران اروپا می روند تا خواست ۳۵ ساعت کار هفتگی را نیز پشت سر گذارند. این خود نشانه آن راه طولانی است که جنبش کارگری در این فاصله در بستر رشد جوامع بشری پیروموده است. با این حال، کارگران در کشورهای تحت سلطه در شرایط بس وحشتناکی به سر می برند. از جمله طبقه کارگر ایران به منابه گردانی از ارتش جهانی کار، امسال در شرایطی اول ماه مه را جشن می گیرد که زیر سلطه نظام سرمایه داری وابسته و رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی مجبور است گاه تا ۱۸ ساعت در روز، آن هم در بدترین شرایط قابل تصور کار کرده و در واقع جان بکند - تا بتواند دستمزد ناچیزی - آن هم جهت بقای خود و نه ارتقای سطح زندگی اش - دریافت نماید. این شرایط تنها با اوضاع وخامت بار کارگران در قرن ۱۹ در اروپا قابل مقایسه است. طولانی بودن زمان کار، پائین بودن دستمزدها نسبت به افزایش روز افزون قیمتها، عدم پرداخت همین دستمزدهای ناچیز آن هم به مدت طولانی و گاه تا ۴۸ ماه، فقدان بیمه بیکاری و محروم بودن کارگران از حق اعتصاب و حق تشکیل مستقل، اخراجهای کارگری و تحمیل قراردادهای موقت به کارگران، اینهاست گوشه هایی از آن شرایط دهشتناکی که جمهوری اسلامی در اول ماه مه امسال برای کارگران به ارمغان آورده است.

طاقت فرسایی این شرایط خود زمینه مادی اوج گیری اعتراضات کارگری است و به همین دلیل هم ما در سال گذشته شاهد شدت یابی مبارزات کارگران در سراسر ایران بوده ایم. مبارزاتی آنچنان وسیع و گسترده که در تاریخ جنبش کارگری ایران بی سابقه بوده است و نشان می دهد که چگونه کارگران ایران علیه سرمایه فدان هرگونه تشکل مستقل، لحظه ای هم از اعتراض باز نایستاده و به اشکال مختلف صدای اعتراض خود برعلیه این شرایط ظالمانه را بلند نموده اند. از تهیه طومارهای اعتراضی تا راهپیمایی در سطح شهرها، از تجمع های اعتراضی تا مبادرت به اعتصاب غذا، از اشغال کارخانجات تا آتش زدن لاستیک و بستن جاده ها ... همه و همه شکلهای مختلف اعتراضی کارگران بوده که در ابعادی وسیع در یک سال گذشته به کار گرفته شده و نشان می دهد که چه خشم و نفرت و چه پتانسیل اعتراضی عظیمی در پشت اعتراضات کارگری خوابیده است.

با شدت یابی و گسترش مبارزات طبقه کارگر در سالهای اخیر به ویژه در دوره خاتمی فریبکار، ما شاهدیم که چگونه جمهوری اسلامی علاوه بر بکارگیری سرکوب عربان کوشیده است تا به تشکلهای ضد کارگری خود در محیط های کارگری میدان هرچه بیشتری داده و در تلاش است تا بدین وسیله هم سرکوب مبارزات کارگران را تسهیل نماید و هم این اعتراضات را از مسیر اصلی منحرف ساخته و آن را در چارچوب تضادهای درونی رژیم مهار نماید.

براین اساس نهادهای ضدکارگری رژیم در محیطهای کار همچون شوراهای اسلامی و خانه کارگر همواره در تلاش بوده اند تا با تکیه بر اختلافات جناحهای حکومتی، نظر کارگران را به شعارهای مردم فریب خاتمی به خصوص "حکومت قانون" جلب کرده و با تبلیغ نمربخشی کار صرفاً "قانونی" سدی در مقابل اعتراضات خشمگینانه و اعتصابات کارگران ایجاد نموده و این اعتراضات را به سمت دلخواه خود کانالیزه نمایند. اما در شرایطی که کارگران قانونا حتی از حق اعتصاب نیز محروم اند سخن گفتن از فعالیت صرف قانونی، معنایی جز تعویق به مجال کردن تحقق مطالبات کارگری در بر ندارد و به همین دلیل هم تشویق کارگران به فعالیت صرف قانونی آنها زیر سلطه دیکتاتوری انجام گسیخته جمهوری اسلامی که هیچ حقی از تعدی قدرت دولتی در امان نیست جز آب در هاون کوبیدن معنای دیگری نمی تواند داشته باشد.

به دلیل مواجهه کارگران با فقر و فلاکت روزمره، آنها خواهان تحقق فوری مطالبات خود بوده و بیشتر به عمل نیاز دارند تا حرفهای زیبا، اما از نهادهای به اصطلاح کارگری رژیم هیچ عملی به نفع کارگران سر نمی زند. براین اساس بوجی تبلیغات آنها در رابطه با لزوم حرکتهای قانونی و غیره با برجستگی در مقابل کارگران قرار می گیرد. به راستی هم در شرایطی که کارگران هر روز از دهان مسئولین این نهادها می شنوند که: "ما بارها گفته ایم و باز هم تکرار می کنیم هرکس محیط کار را به هم ریزد ما در برابرش می

ایستیم" (مسئول خانه کارگر تبریز) و در عمل هم معنای این در برابرش می ایستیم را با چوب و چماق لمس می کنند چگونه می توان ماهیت ضدکارگری این نهاد ها را کتمان نمود.

کارگران آگاه و مبارز

تجربه نشان داده است که تنها با افشا و طرد نقش نهادهای ضدکارگری رژیم در محیط های کارگری است که امکان بسیج هرچه بیشتر کارگران جهت تحقق مطالباتشان میسر می گردد و تنها در بستر تشدید مبارزه برعلیه کلیت رژیم است که دست یابی به این خواستهها امکان پذیر می گردد. واقعیت این است که بدون مبارزه قاطعانه بر علیه کلیت رژیم با همه دارو دسته های درونی اش و بدون تلاش در جهت سرنگونی این رژیم ضدکارگری، تمامی پتانسیل انقلابی جنبش کارگری به منصفه ظهور نمی رسد.

هرچه می گذرد کارگران بیشتر از گذشته به ضرورت سرنگونی رژیم پی برده و در اینجا و آنجا این امر را فریاد می زنند. همانطور که چندی پیش شاهد بودیم که کارگران کارخانجات مختلف در جریان مبارزات خود برای کسب حداقل حقوق خویش شعار سر دادند که: "تاهین اجتماعی، این آخرین پیام است جنبش کارگری آماده قیام است" به واقع با این آخرین سخن است که امسال طبقه کارگر ایران به پیشواز اول ماه مه می روند. باشد تا این آخرین سخن در راستای راهی قرار گیرد که به رهایی کارگران از زیر یوغ استثمار و ستم انجامیده و به آنها امکان دهد تا طرحی نو در اندازند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان

زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران - اردیبهشت ۸۱

پرتوان باد جنبش انقلابی طبقه کارگر!

### کارگران با تشدید مبارزه برعلیه سرمایه داران روز جهانی خود را جشن می گیرند!

امسال کارگران جهان در شرایطی روز جهانی خویش را پاس می دارند که بورژوازی امپریالیستی در سراسر جهان یورش وحشیانه ای را به حقوق و دسترنج آنها سازمان داده است. هر روز هزاران کارگر کار خود را از دست می دهند بدون اینکه سرمایه داران نسبت به سرنوشت آنها احساس مسئولیت جدی کنند. هر روز بخش بیشتری از کارگران جهان به زیر خط فقر رانده می شوند تا جیب های گشاد سرمایه داران برتر شود و تازه بورژوازی استثمارگر به این هم قانع نبوده و با توسل به ترفندهای مختلف در تلاش است تا دستاوردهای مبارزاتی کارگران را هر روز بیش از گذشته از بین برده و آنها را هرچه محدودتر سازد. روشن است که همه این یورشها و تهاجمات وحشیانه با مقاومت پرشور و خستگی ناپذیر کارگران مواجه می گردد. اعتصاب ۱۱ میایون کارگر ایتالیایی در اعتراض به طرحی که اخراج کارگران را قانونیت می بخشید و حمایت کارگران فرانسه از آنها خود جلوه بارزی از این واقعیت بود. واقعیتی که نشان می دهد چگونه جنبش کارگری به یکی از موانع اساسی در تحکیم سلطه ای تبدیل شده است که بورژوازی جهانی درصد اعمال آن می باشد.

امسال کارگران ایران نیز در شرایطی به استقبال اول ماه مه می روند که زیر سلطه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی لحظه ای از یورش بورژوازی حاکم در امان نبوده اند. از خارج کردن کارگران کارگاههایی که زیر ۵ نفر کارگر دارند از شمول قانون کار، تا قانونیت بخشیدن به اخراج کارگران صنایع نساجی، از اعمال قراردادهای موقت به کارگرانی که بیشتر از ۲۰ سال سابقه کار در آن کارگاه دارند تا طرح جدید رژیم برعلیه کارگران قالی باف که طی آن نام کارگر نیز از آنها باز ستانیده می شود، از پرداخت حقوق ناچیز تا عدم پرداخت همین دستمزدهای باورنکردنی همه و همه نشانگر ابعاد آن یورشی است که بورژوازی امپریالیستی در ایران برعلیه کارگران سازمان داده و تازه این زالوفستان به این هم راضی نبوده و در تلاش اند تا تعطیل روز جمعه کارگران را هم از آنها باز ستانند. گرچه این تلاشهای وحشیانه با مقاومت حماسی کارگران مواجه گشته و ما هر روز شاهد جلوه های جدیدی از مبارزات کارگران هستیم که با چنگ و دندان در مقابل قدرت اهریمنی رژیم بپاخاسته اند اما واقعیت این است که آنچه این وضع نکبت بار را تداوم می بخشد اعمال یک دیکتاتوری خشن و عربان است. استبدادی که کارگران را از هر گونه تشکل و در نتیجه مقاومت متشکل و سراسری محروم ساخته است.

اگر قدرت کارگران در نیروی متشکل آنهاست و اگر چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است پس مبارزه برعلیه این دیکتاتوری و تلاش در جهت نابودی این ماشین سرکوب تنها راه نجات کارگران است. واقعیت این است که تنها در پروسه نابودی این دیکتاتوری امپریالیستی است که امکان تشکل کارگران و رهایی آنها میسر می شود.

در اول ماه مه بکوشیم با همه نیرو و برعلیه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و برعلیه همه دارو دسته های رنگارنگ این رژیم و برعلیه ماشین سرکوبی که زندگی را بر کارگران تباه ساخته بیاخیزیم و امکان آزادی و رهایی و در نتیجه برگزاری آزادانه جشن اول ماه مه را مهیا سازیم.

نابود باد نظام ظالمانه سرمایه داری در سراسر جهان!

زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

زنده باد انقلاب!

چریکهای فدایی خلق ایران - اردیبهشت ۱۳۸۱

## جمهوری اسلامی تظاهرات مردم فردوس را به خاک و خون کشاند!

روز چهارشنبه ۲۸ فروردین ماه، چندین هزار نفر از مردم شهر فردوس در استان خراسان در اعتراض به تصمیم دولت جمهوری اسلامی مبنی بر تقسیم استان خراسان به سه استان و جدا کردن فردوس از استانی که قرار است با مرکزیت مشهد ایجاد شود و همچنین تصمیم به تغییر مسیر راه آهن - مشهد و کنار گذاشتن فردوس از این مسیر، در میدان انقلاب این شهر دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات که در ادامه اعتراضات و تجمعات مردم این شهر در یک هفته گذشته انجام می شد با یورش نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی مواجه گشته و در جریان این تهاجم وحشیانه، دهها نفر کشته و مجروح و تعداد زیادی دستگیر شدند.

هادی احمدی و مهدی تجلی دو تن از جانبازان تهاجم وحشیانه رژیم به مردم فردوس می باشند که اسامی آنها تا کنون روشن گشته است. در حالیکه حال تعدادی از مجروحین این حادثه شدیداً وخیم گزارش شده است.

رژیم که به دلیل اعتراضات مردم در طول یک هفته گذشته، یگانهای ضدشورش خود را از تهران و مشهد به فردوس اعزام نموده بود انتظار نداشت که علیرغم حضور این نیروها و ددمنشی شان مردم بار دیگر دست به تظاهرات بزنند به همین دلیل هم با وحشیگری تمام اعتراضات مردم را مورد سرکوب قرار داده و با شلیک گاز اشک آور، استفاده از باطوم و آتش گشودن به سوی مردم تلاش نمود تظاهرات مردم را برآکنده و با ایجاد فضای رعب و وحشت آنها را از توسل به اعتراض باز دارد.

تهاجم وحشیانه یگانهای ضدشورش جمهوری اسلامی به مردم فردوس و مقاومت مردم در مقابل این یگانها و تلاش مردم شهر برای جلوگیری از حرکت آنها با توسل به آتش زدن لاستیک ها و بستن جاده ها و شعارهای خشمگینانه شان خود به روشنی گواهی است مبنی بر انباشتگی خشم و نفرت توده از رژیم که در ۲۳ سال گذشته با توسل به هر جنایتی سلطه خود را حفظ نموده و جان مردم را به لب شان رسانده است. تظاهرات فردوس باردیگر نشان داد که مردم با تمام وجود از جمهوری اسلامی متنفرند و خواهان سرنگونی این رژیم جنایتکار بوده و از هر فرصتی برای نشان دادن این خواست عادلانه خود استفاده میکنند.

نابود باد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی!

گرامی باد خاطره جان باختگان تظاهرات مردم فردوس!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۳۰ فروردین ۱۳۸۱

## مقاومت جوانان و جنایت رژیم

در جریان درگیری بین نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی و مردم زحمتکش تهران در حومه تهران یک نفر از اهالی کشته و مادری مجروح گشت. روز پنجشنبه ۲۹ فروردین ماه، ماموران گشت کلاتری ۱۵۰ تهرانسر، از تعدادی از جوانانی که به طور طبیعی در گوشه ای نشسته و صحبت می کردند، می خواهند که به خانه های خود بروند. نیروهای سرکوبگر رژیم وقتی که با امتناع این جوانان مواجه می شوند جهت درهم شکستن مقاومت آنها با فحاشی به آنان یورش برده و آنها را بی رحمانه مورد ضرب و شتم قرار می دهند و سپس تصمیم می گیرند که این جوانان را به عنوان 'ولگرد'، 'مشروب خوار' و 'مزاحم اجتماعی' دستگیر نمایند. این تصمیم با اعتراض والدین این جوانان مواجه گشته و باعث تجمع مردم محل و گسترش درگیری بین اهالی و نیروهای انتظامی می گردد. در جریان این رویداد، نیروهای سرکوبگر رژیم با باتومهای الکتریکی به مردم یورش برده و سپس به سوی آنها شلیک می کنند که بر اثر این تیراندازی 'نصرت سیاح' پدر یکی از جوانان کشته و همسر او به شدت مجروح می شود.

این حادثه بار دیگر برده از آن شرایط دهشتناکی بر می دارد که سردمداران جمهوری اسلامی برای جوانان و مردم کشور ما ایجاد کرده اند. یک حکومت نظامی اعلام نشده که البته در زوررق حکومت قانون و 'جامعه مدنی' بیجانده شده است.

در شرایطی که جوانان حتی حق ندارند در کنار خانه های خود جمع شده و صحبت کنند و هر پاسدار ریش رها کرده ای به خود حق می دهد تا ضمن توهین و ضرب و شتم جوانان، سینه آنان را هدف گلوله های سلاح خود قرار دهد و سپس آنها را 'شراب خوار' و 'مزاحم اجتماعی' قلمداد نماید بهتر می توان به ماهیت شعارهای فریبکارانه دار و دسته خاتمی درباره 'حکومت قانون' و 'حمایت از جوانان' بی برد. از سوی دیگر حادثه اخیر نشانگر آن نفرت و خشمی است که در میان مردم نسبت به دیکتاتوری حاکم شعله کشیده و مقاومت آنها را در مقابل جنایات رژیم بر می انگیزد.

جنایت رژیم در تهرانسر لکه ننگ دیگری است بر دامن جمهوری اسلامی. رژیمی که در تمامی طول حیات ذات بارش لحظه ای از ظلم و ستم و جنایت در حق توده های ستمدیده دریغ نورزیده است. بدون شک جنبش انقلابی توده های تحت ستم پاسخ جنایات حکومت زور و سرنیزه را سرانجام با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نظام ظالمانه حاکم خواهد داد.

نابود رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۳۰ فروردین ۱۳۸۱

## به یاد شهدای کارگر چریکهای فدایی خلق ایران

محمد کاسه چی - ۵۵/۱۱/ - درگیری - تهران  
 نوروز قاسمی - ۶۰/۴/۸ - تیرباران - تبریز  
 بهروز کتابی - ۶۰/۵/۲۸ - تیرباران - آمل  
 فیروز جعفری - ۶۰/ - / - تیرباران - تهران  
 بهمن (نام سازمانی) - ۶۱/۸/ - تیرباران - تنکابن  
 حمید امیرشکاری (بیشمرگه چریکهای فدایی خلق)  
 ۶۲/۳/۲۰ - درگیری کردستان  
 حسن بشیری - ۶۱/۷/۲۰ - تیرباران - بندرعباس  
 فولادخانی - ۶۲/۵/۳ - تیرباران - بندرعباس  
 احمد سرخونی - ۶۲/۷/ - تیرباران - بندرعباس  
 سیف الرحمن... - ۶۲/۷/ - تیرباران - بندرعباس



خلیل سلماسی نژاد - ۵۰/۲/۱۸ - انفجار کوکتل  
 مولوتف در خانه تیمی - تهران  
 اسکندر صادقی نژاد - ۵۰/۳/۲ - درگیری - تهران  
 اصغر عرب هریسی - ۵۰/۱۲/۲۳ - اعدام - تهران  
 مناف فلکی - ۵۰/۱۲/۲۲ - اعدام - تهران  
 جعفر اردبیل چی - ۵۰/۱۲/۲۲ - اعدام - تهران  
 محمد تقی زاده - ۵۰/۱۲/۲۲ - اعدام - تهران  
 احمد زبیرم - ۵۱/۵/۲۸ - درگیری - تهران  
 ایرج سبهری - ۵۲/۶/۲ - درگیری - تهران  
 حسن نوروزی - ۵۲/۱۰/۲۰ - درگیری - لرستان  
 یوسف زرکار - ۵۲/۱۱/۱۷ - درگیری - اصفهان  
 حبیب الله مومنی - ۵۴/۲/ - درگیری - تهران  
 یدالله زارع کاریزی - ۵۴/۴/۶ - درگیری - تهران  
 فتحعلی پنهان - ۵۴/۱۱/۳ - درگیری - تهران  
 قربانعلی زرکار - ۵۵/۲/۲۵ - درگیری - تهران

## ...بگذار بذر تیر

چون جنکلی بروید در آفتاب خون

فریاد کر شود

این بذرها به خاک نمی مانند

از قلب خاک می شکند چون برق

روی فلات می کزرد چون رعد

خون است و ماندگار است...

لیست زیر اسامی بخشی از رفقای کارگری است که در صفوف سازمان برعلیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش به پیکار برخاستند و خونشان ضامن رشد مبارزات هرچه بیشتر طبقه کارگر ایران گردید.

رفقا:

جلیل انفرادی - ۴۹/۱۲/۲۶ - تیرباران - تهران

# ستون آزاد

## نگاهی به مساله "وحدت چپ"

شهری نمی توانند به پیروزی دست یابند و راه انقلاب، راه مبارزه مسلحانه توده های طولانی است که توده ها به تدریج به آن کشیده می شوند... می توان گفت مبارزه مسلحانه توده ای که هدفش آزادسازی مناطق، در هم شکستن نیروهای دشمن و کسب قدرت سیاسی است، در پروسه رشد و پیشرفت خود همه آنچه را که برای پیروزی انقلاب با رهبری طبقه کارگر لازم است مهیا می سازد... (۴)

پس اگر صحبت از انقلاب توده هاست و مساله هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است، اصولاً راه تسخیر قدرت سیاسی در ایران چگونه است؟

درواقع پاسخ به این سوال راهگشا است که می تواند راه وحدت‌های تاکتیکی و در نهایت استراتژیک چپ انقلابی را فراهم آورد. راه انقلاب ایران از کانال حزب طبقه کارگر و جبهه سازی و داستانهایی از این دست گشوده نخواهد شد. بنابراین زمان را نباید از دست داد. چرا که واقعیات عینی بیرون از اراده من و ما در جریان است و این خطر وجود دارد که در حاشیه ماندن ما زمینه را برای آلترناتیوهای ارتجاعی فراهم آورد.

... حوادث در سایه پخته می شوند، دستهایی معدود، که به حساب هیچکس گذاشته نمی شوند، تارو بود زندگی جمعی را می بافند، و توده ها از آنچه روی می دهد بی خبرند زیرا که اهمیتی به آن نمی دهند... من می خواهم بدانم، من اهمیت می دهم... زندگی شهر آینده ای را که آنان که در طرف من هستند هم اکنون دست اندرکار ساختن آینده آتند- در درون خود حس می کنم... (۵)

شکست قیام بهمین و اثرات مرگبار آن بر زندگی توده ها، توده هایی که امیدو آرزوهای سرکوب شده خود را بعد از یک قرن مبارزه در تاریخ معاصر، در این انقلاب می دیدند، شکستی بود که نه تنها دستاوردهای قیام بهمین را بلعید بلکه دستاوردهای مبارزات مردم که محصول یک تلاش صدساله بود را نیز با استقرار رژیم ضدخلقی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر باد داد. شکست خونین قیام بهمین به همانگونه که زندگی توده ها را به شدت زیر تاثیر گرفت، نیروهای سیاسی وابسته به طبقات و اقشار مختلف را نیز بی نصیب نگذاشت و باقی قضایا...

... کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد موجب از هم پاشیدن تمام سازمانهای سیاسی ملی وضدامپریالیستی گردید. تنها نیرویی که می توانست از این شکست درس بگیرد و براساس تحلیل آن، یک خط مشی نوین متناسب با شرایط نوین اتخاذ کند، و رهبری نیروی ضدامپریالیستی را که واقعا آماده مبارزه بودند، در دست بگیرد، یک حزب پرولتری بود. اما متأسفانه خلق ما فاقد چنین سازمانی بود، و رهبری حزب توده، که فقط کاریکاتوری بود از یک حزب مارکسیست-لنینیست، تنها توانست عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان بیاندازد و خود راه فرار در پیش گرفت... حزب توده که در حیات خود لحظه ای هم نتوانسته بود نمونه ای از یک حزب کمونیست باشد، حالا سازمانهایش از هم پاشیده، عناصر فداکارش سرکوب شده و رهبران خیانتکارش فراری بودند. این حزب حتی نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقه تئوریک و تجربی فراهم کند... کار باید از نو شروع می شد، پس جنبش نوین کمونیستی پا گرفت، تجمع ساده نیروها آغاز شد. هدف از این تجمع، نه جمع آوری نیرو و تعرضی دوباره، بلکه تعمق در شرایط و پیدا کردن راه نوین مبارزه بود... پس، مارکسیسم-لنینیسم انقلابی، به مثابه تئوری انقلاب، تنها ملجاء پیگیرترین انقلابیون شد... (۳)

... بر مبنای این تئوری، در توضیح قانونمندی های انقلاب ایران، رفقای بنیان گذار سازمان مطرح ساختند: مگر نه این است که مساله اصلی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است. پس اگر صحبت از انقلاب توده هاست مساله اصلی که باید پیشاروی روشنفکران کمونیست قرار گیرد، این است که اصولاً راه تسخیر قدرت سیاسی در ایران چگونه است! توده ها چگونه می توانند با نیروهای مسلح دولت، با ارتش ضدخلقی که ستون فقرات سلطه امپریالیستی در ایران را تشکیل می دهند مقابله نموده و این ارتش را شکست دهند؟ با طرح چنین سؤالاتی بود که تئوری مبارزه مسلحانه در عین حال به یکی از مهمترین معضلات جنبش یعنی چگونگی بسیج و سازماندهی توده ها پاسخ می دهد... بنابراین با تشخیص قانونمندی های انقلاب ایران و با تاکید بر تجربیات انقلابات پیشین معاصر، تئوری مبارزه مسلحانه این موضوع را عنوان می کند که در جامعه تحت سلطه ایران، توده ها با قیام مسلحانه

امروز دیگر حقیقتی انکار ناپذیر است که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در حلقه محاصره جنبش انقلابی مردم گرفتار آمده و این حلقه هر روز بیش از روز پیش عرصه را بر این رژیم تنگ تر می کند رژیم در استیصال، عکس العمل اش سرکوب است. رژیم به همه مشکوک است. تحمل هیچ مخالفی حتی قابل تحمل ترین دوستان خود را نیز ندارد.

... هر بار که حلقه خداوندان جامعه تنگ تر می شود، و منفعتی انحصاری تر جای منافع عام را می گیرد... ساده ترین درخواست در قالب اصلاحات مالی بورژوازی، یا در قالب پیش پا افتاده ترین شعارهای لیبرالیستی، یا تو خالی ترین شکل های جمهوری، یا مبتذل ترین نمونه های دموکراسی... به عنوان سوء قصد به جامعه در جا تنبیه می شود و داغ سوسیالیستی بر پیشانی اش میخورد... (۱)

با تمام این واقعیات عینی یعنی سراسیمگی صفوف دشمن و ضربه پذیری آن، هنوز در صفوف چپ رادیکال و ترقی خواه شاهد هیچگونه پیشرفتی در زمینه همسویی نظری و عملی نیستیم و تشتت و تفرقه در صفوف این نیرو عاملی شده است که رژیم بتواند با مانورهای متفاوت کماکان به حیات ننگین خود ادامه دهد. اگر بخواهیم واقع بینانه قضاوت کنیم و از علت اصلی این پراکندگی دریافت درستی داشته باشیم باید بگوئیم که هر استراتژی انقلابی باید منتج از یک تئوری انقلابی باشد و تنها با وجود این فانوس است که می توان سنگلاخ های راه را تشخیص داده و راه را به سوی آینده گشود.

پرولتاریا ضمن تجلیل خاطره هرتسن، طبق سرمشق او به اهمیت عظیم تئوری انقلابی پی برده درک این نکته را می آموزد که وفاداری بی دریغ نسبت به انقلاب و دادن اندرزه های انقلابی به مردم، حتی اگر از هنگام بذرافشانی تا فرا رسیدن دوران درو دهها سال هم به طول انجامد باز بیهوده نخواهد ماند... (۲)

با درک اهمیت حیاتی تئوری انقلابی بود که چریکهای فدایی خلق در یکی از دوران های سیاه تاریخ ایران بعد از شکست مبارزات مردم در دهه ۳۰، با مطالعه وسیع اوضاع و احوال ایران و جهان به تدوین تئوری انقلابی، جنبش نوین کمونیستی ایران همت گماردند و در عمل نشان دادند که راه کدام است.

...انقلاب فوریه حمله ای منتظر بود که جامعه کهن را غافلگیر کرد مردم این صورت نسبت را همچون رویدادی تاریخی کتابخانه تاریخی تلقی کردند. تا ۲ دسامبر که انقلاب با تردستی در خور یک حقه باز ریبوده شد نتیجه آنکه آن چیزی که به نظر می رسد ویژگی گرمیست نسبت نیست، امتیازهای لیبرالی است که بر اثر قریب مبارزه ذره ذره از نظام سلطنتی گرفته شده بود و اکنون یک سره از دست می رود. به جای آنکه جامعه محتوای تازه ای پیدا کند، دولت را می بینیم که به کهن ترین قالب خویش برگشته، و به سطره بی شرمانه شمشیر و بر سم (منظور مارکس همکار و همدوشی دو نیروی لشکری و روحانی است) تبدیل شده است... ملت، که گمان می کند از راه انقلاب نیرویی دوباره برای حرکت یافته است، ناگهان می بیند که وی را به دوره ای سپری شده باز گردانده اند، و برای آنکه در مورد این برگشت دوباره توهمی باقی نماند، همان تواریخ و ایام، همان تقویم گذشته، همان نام ها، همان فرمانهای مدت ها فراموش شده که فقط به درد علمای نسخه شناس عتیقه شناس می خورد، و تمامی آن آجان های پیرو و فرتوت تأمینات که سالها پیش میبایست ریق رحمت را سرکشیده و پوسیده باشند، همه را در برابر چشم خود حی و حاضر می بینیم... اگر در جریان رویدادها خللی پیش نیامده بود، و همه چیز به همان صورتی اتفاق می افتاد که به اصطلاح در عالم نظر تصور می رفت، می بایست پیش از انقلاب فوریه به دست آمده باشند نه پس از آن، تا آن انقلاب چیزی غیر از فقط یک تکان سطحی باشد. اکنون به نظر می رسد که جامعه به جایی عقب تر از نقطه حرکت اش برگشته. اما، در واقع، فقط از همین حالاست که جامعه می باید نقطه عزیمت انقلابی اش را بیافریند، یعنی موقعیت، مناسبات و شرایطی را بدید آورد که یک انقلاب مدرن به معنای جدی کلمه بدان ها نیاز دارد... انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم چکامه خود را از گذشته نمی تواند بگیرد، این چکامه را فقط از آینده می توان گرفت. این انقلاب تا همه خرافات گذشته را نرود و نابود نکند قادر نیست به کار خویش بپردازد. انقلاب های پیشین به یادآوری خاطره های تاریخی جهان از آن رو نیاز داشتند که محتوای واقعی خویش را بر خود ببوشانند. انقلاب قرن نوزدهمی به این گونه یادآوری ها نیاز ندارد و باید بگذارد که مردگان سرگرم دفن مرده های خویش باشند تا خود به محتوای خویش بپردازد. در گذشته، مضمون به پای عبارت نمی رسید اکنون عبارت است که گنجایش مضمون را ندارد... (۶)

پس اگر قرار است طرحی نو در انداخته شود و یا به قول آموزگار کبیر پرولتاریا انقلابی باشد که چکامه خود

را از آینده می گیرد. پس بگذاریم که مردگان سرگرم دفن مرده های خویش باشند و ما در پی طراحی آینده درخشان تفکر و تعمق نمائیم.

...راهبان اجتماعی و اپورتونیستها همیشه برای خیال بافی درباره سوسیالیسم مسالمت آمیز آتیه آماده اند. ولی فرق آنها با سوسیال دموکراتهای انقلابی اتفاقا در همین است که نمی خواهند درباره مبارزه شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی به منظور عملی نمودن این آینده درخشان تفکر و تعمق نمایند... شعار ما باید: تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خاق سلاح آن باشد... (۷)

پس برای تدقیق صف بندی خود با راهبان اجتماعی و اپورتونیست ها که تمامی فکر و ذکرشان در این است که ببینند در بین بالائیها چه اتفاقی در جریان است که تا آنان بتوانند بر اساس این نگرش سیاستهای خود را تنظیم کننده کمونیستهای انقلابی برعکس می بایست تمام تلاش خود را در طراحی آینده درخشان مصروف دارند و از انجام آزمون های خرد که ناگزیر نافرجام می ماند پرهیز کنند.

... شکل نارس مبارزه طبقاتی و محیط پیرامون آنان موجب می شود که اینگونه سوسیالیست ها خود را در (جایگاهی) بس والاتر از تمام مبارزات طبقاتی ببیندارند. آنان می خواهند شرایط زندگی تک تک اعضای جامعه را، حتی کسانی که در بهترین وضع بسر می برند، بهبود بخشند. بدین سان، بنا به عادت به جامعه در کل بدون در نظر گرفتن تمایزات طبقاتی و حتی بیشتر به طبقه حاکم متوسل می شوند. زیرا مگر می شود مردم نظام آنها را درک کنند، اما تشخیص ندهند که این بهترین طرح ممکن برای بهترین جامعه ممکن است؟ به این جهت، تمام اقدامات سیاسی، به ویژه اقدامات انقلابی، را طرد می کنند و می خواهند از راه های مسالمت آمیز به هدفهای خود دست یابند و می کوشند با انجام دادن آزمون هایی در مقیاس خرد، که ناگزیر نافرجام می ماند، و به ضرب نمونه سازی برای مرام جدید اجتماعی (خود) راه بکشایند... (۸)

در پایان باید گفت علیرغم پراکندگی در صفوف نیروهای چپ انقلابی و ضرورت وحدت انقلابی این صفوف براساس یک تئوری انقلابی، اما توده ها منتظر پیشاهنگان نخواهند نشست.

...واقعیت این است که توده های مبارز در شرایط بحرانی جامعه تحت سلطه ما، از امتیاز وجود یک سازمان انقلابی کمونیستی که بتواند با متشکل کردن و بسیج توده ها بر مبارزه دلاورانه آنها تاثیر گذاشته و با پیشبرد یک برنامه انقلابی، این مبارزات را برعلیه

کلیت نظام استعمارگرانه موجود جهت دهد، محرومند. اما باید دانست که اگر امیدی هم به پیدایش و شکل گیری چنین سازمانی باشد، بدون شک آن را باید در دل همین مبارزاتی جستجو کرد که امروز در جامعه ما توسط توده های بیباخته به پیش می رود. این مبارزات بستری است که بنوبه خود میتواند به امر شکل گیری یک سازمان و رهبری انقلابی کمک کند... (۹)

تنظیم و تدوین: مازیار لرستانی - مارس ۲۰۰۲

**پاورقی ها:**

۱. هیجدهم برومر - لویی بناپارت - کارل مارکس. نشر مرکز - ترجمه باقر پرهام
۲. منتخب آثار لنین - به مناسبت صدمین سال میلاد هرتسن - تکثیر هواداران سچفخا - آلمان غربی
۳. مبارزه مسلحانه هم استراتژی - هم تاکتیک - ر.مسعود احمدزاده
۴. فراهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران - ر. اشرف دهقانی
۵. آنتونیو گرامشی زندگی مردمی انقلابی - نوشته: جوزیه فیوری - نشر خوارزمی
۶. منبع شماره ۱
۷. منبع شماره ۲
۸. مانیفست، پس از ۱۵۰ سال - به کوشش لئوپانچ، کالین لیزنوشته مارکس وانگلس، ترجمه: حسن مرتضوی و محمود عبادیان - انتشارات: آگاه - تهران ۲۰۰۱
۹. پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام شکوهمند بهمن - بهمن ۱۳۸۰

**کمکهای مالی**

انگلستان	
سیاهکل	۱۰۰ پوند
قیام بهمن	۱۰۰
غزال آیتی	۱۰۰
سعید	۱۰۰
نیما	۵۰
آلمان	
چریک مسلح در عمل	۱۰ یورو
سوئد	
رفیق بابکان	۱۲۰۰ کرون
رفیق کبیر فریدون جعفری	۵۰۰
رفیق عبدالحسین عنابی شیشوان	۲۰۰
رفیق غلامرضا رحمنی شیشوان	۲۰۰
رفیق بهروز دهقانی	۱۰۰
رفیق روح انگیز دهقانی	۱۰۰
رفیق کاظم سعادت	۱۰۰
رفیق اسمر آذری	۱۰۰
رفیق علیرضا نابدل	۱۰۰
رفیق مهدی مسیحا	۱۰۰

## اطلاع مقامات امریکایی

## از وقوع "حادثه یازده سپتامبر"

در چارچوب حدت یابی تضادهای درونی هیات حاکمه امریکا، اخیراً "سینتیا مک کنی" نماینده دمکراتها از ایالت جورجیا، مقامات دولت بوش را متهم کرد که با وجود اطلاع از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن نکردند. او به روزنامه واشنگتن پست گفته است که احتمالاً دستیاران نزدیک دولت بوش به خاطر منافع عظیم اقتصادی خود حادثه ۱۱ سپتامبر را آفریده اند. سناتور امریکایی در مصاحبه رادیویی خود در کالیفرنیا گفته است که افراد نزدیک به دولت بوش (که عمدتاً وابسته به کارتل انحصاراتی بزرگ به نام گروه کارلایل هستند) از جنگ جدید امریکا به منافع عظیمی دست می یابند. این سناتور حزب دمکرات ضمن درخواست تحقیق در مورد این موضوع تصریح کرده که جنگ ضدتروریسم امریکا سرمایه داران گروه "کارلایل" را از طریق بالا رفتن ارزش قراردادهای نظامی که برخاسته از این شرکت هستند، به ثروتهای کلان رسانده است. بدنبال این اظهارات کابینه بوش وجود گزارشی مبنی بر حمله تروریستی به امریکا قبل از وقوع این حملات را تائید کرد و مدعی شد که این گزارشات "جدی" نبوده اند.

## بر کناری فرمانده نیروهای انگلیسی

به دنبال اینکه فرمانده تفنگداران دریایی انگلستان در افغانستان اعلام نمود که جنگ در افغانستان عملاً پایان یافته است، وزارت دفاع انگلستان او را از مقام خود برکنار نمود.

جاودان باد خاطره کمون اولین دکومت کارگری جهان [۱۸۷۱]  
پر شراره باد پرچم کموناردهای قهرمان

... تمدن و عدالت بورژوازی هر بار که بردگانی از این گونه به پا می خیزند و بر ضد خدایگان های خویش قیام می کنند چهره شوم خود را به همین سان نشان میدهد. در این گونه لحظات است که این تمدن و عدالت، نقاب از چهره بر می دارند تا سیمای همان وحشی گری بی نقاب و انتقام جویی بی قانونی که هستند آشکار گردد. هر بحران تازه ای در نبرد طبقاتی، میان به تملک در آورنده و تولید کننده، همین حقیقت را با درخشش بیشتر نشان می دهد. بی رحمی های بورژواها در ژوئن ۱۸۴۸، در قیاس با ننگ و فضاختی که در ۱۸۷۱ نشان داده شد، رنگ می بازد و محو می شود.

قهرمان گری و روح فداکاری و از خود گذشتگی مردم پاریس - از مرد، زن و کودک - در طی هشت روز مبارزه با سپاهیان ورسای، بعد از ورود این سپاهیان به پاریس، نیز نمایانگر عظمت آرمان آنان بود همچنان که فتح و غلبه جهانی آن گروه غارتگر موسوم به سرباز نیز نموداری از روح فطری تمدنی است که امثال همان سربازها و جنگجویان مزدور و مدافعان آن هستند. چه تمدن پر افتخاری که مهم ترین مساله اش اکنون این است که چگونه از شر کوه اجساد که پس از پایان یافتن نبرد در کوچه ها برجای گذاشته است خلاص شود... نام کارگران پاریس، با کمون شان، برای همیشه به عنوان پیام آور پرافتخار جامعه نوین با احترام تمام یاد خواهد شد. خاطره شهیدان اش سرشار از تقدس در قلب طبقه کارگر برای همیشه باقی خواهد ماند. و آنان که دست به نابودی اش زدند از هم اکنون به چرخ عذاب و ملعنت تاریخ بسته شده اند و دعای همه کشیشان شان با هم نیز برای آمرزش گناهانشان کفایت نخواهد کرد. لندن، ۳۰ ماه مه ۱۸۷۱

اثر: کارل مارکس - منبع: جنگ داخلی در فرانسه، ۱۸۷۱

## استقلال تیمور شرقی

با اعلام استقلال تیمور شرقی، این کشور به عنوان صدونود و دومین کشور جهان اعلام موجودیت نمود. تیمور شرقی به مدت ۴۰ سال زیر سلطه پرتغال بود و سپس در دهه ۷۰ میلادی اندونزی آن را ضمیمه خود نمود. به دنبال مبارزات مردم تیمور شرقی برای استقلال سرانجام نیروهای اندونزی از این کشور خارج شده و امکان استقلال آن مهیا گشت. در اولین روز استقلال تیمور شرقی دولت این کشور یک قرار داد نفتی به ارزش میلیاردها دلار با دولت استرالیا به امضاء رساند.

آدرس الکترونیک  
E-mail  
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای  
فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۰۹۴۱۳

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر  
مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

## "پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.  
National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

PO Box 8082  
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس بانک: